

کردارنیک

گفتارنیک

پندارنیک

عن «سوانح»

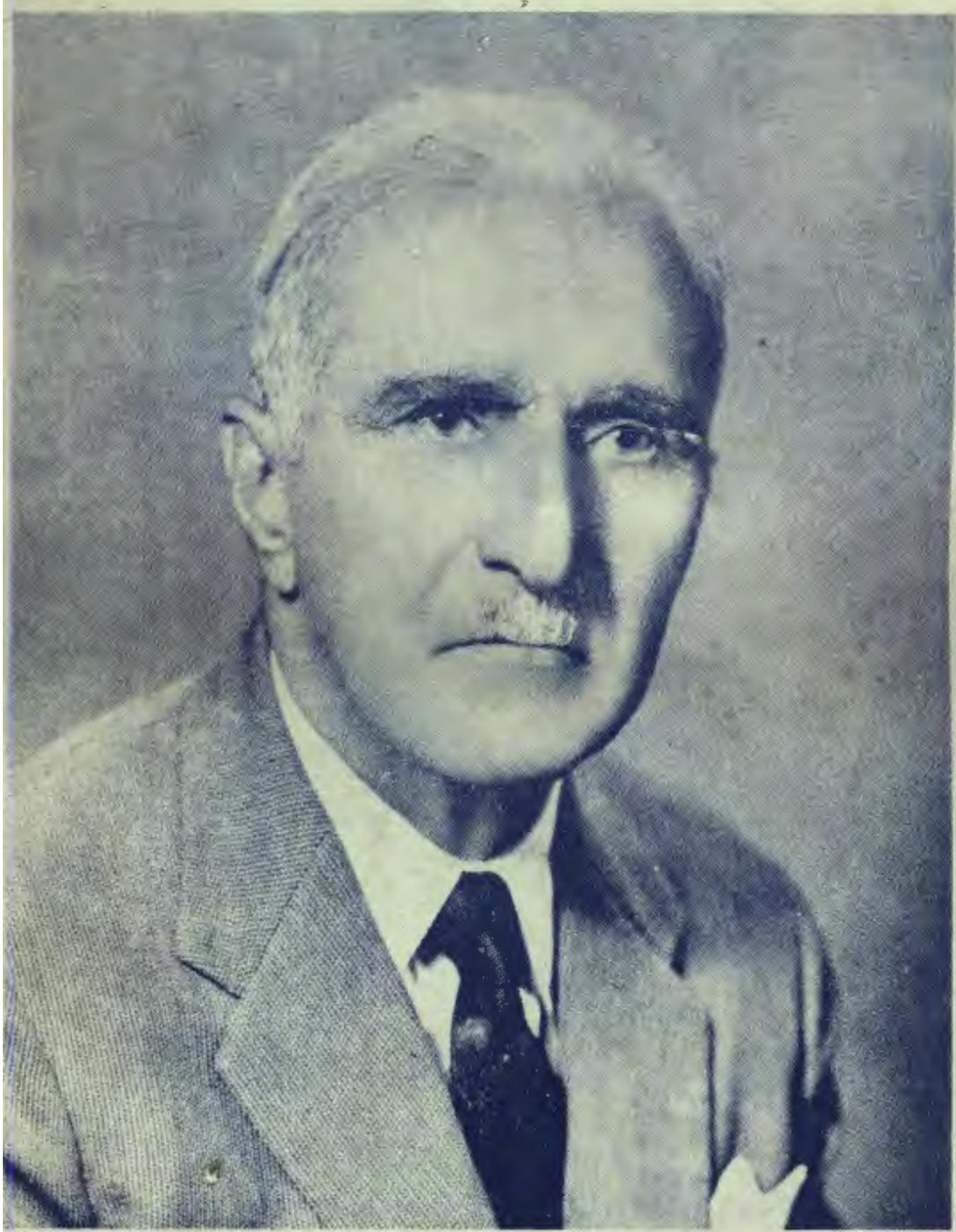
عن «جبل»

عن «دستور»

ایران شاه

تاریخیجهٔ مهاجرت
زرتشتیان به هندوستان

تألیف پورداوود



NYCNY
M/2/4

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ایران شاه

رسانی و سمع

تاریخچه مهاجرت زرتشیان بهندوستان

تألیف

پورداود



کتابخانه نگهداری
وزارت امور خارجه

۱۱۶۵۲۳

بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه
جی جی باجائی ایرانی نیازگردید



ذارینه مهاجرت زرتشتیان بهند و سستان

بذا مهر مزد بخششگاه و مهربان

چو با نخت منبر بر ابر شود
پمه نام بوبکر و عمر شود
ذبه گردد این رنجهای دراز
نشیبی دراز است پیش فراز
نه نخت و نه دیهوم بیدنی نه شهر
زا خدر بهم تازیان را هست بهر (۱)

در سال چهاردهم هجرت سپاه ایران در قادسی از عربها شکست یافت
در فش کاوه بدهست دشمن افتاد سپهبد رستم فرخزاد بخاک و خون
خفت صقاره بخت ساسانیان روی بخوشی نهاد روزگار صیاده
ایران فرا رسید در شکست قادسی کلید پایتخت شاپنشان بدهست
سعده و قاص در آمد در این روز قیروه کشور اردشیر با بگمان
گزندی دید که پنوز هم از آن آسیب سر بلند نموده دو سال پس
از آن در بهار سال شانزدهم هجرت سردار عمر با شصت هزار هرب
پلهله کذان وارد پایتخت با شکوه تیسفون گردید در ایوان هما این
در بارگاه نو شیروان بذا م خایقه خطبه خوازده دهم تاراج بسوی
گنج واند و ختنه چهارصد ساله ساسانیان گشودند در چند سال بعد
شکست فاحش ایرانیان و فتح الفتوح عربها در نهادن صراحت
ملکت آباد و بزرگ ایران را میدان ناخت و تازیان ساخت فاتح
نهادند نعمان بن مقرن فرمان خلیفه عمر بن خطاب رادر دست
داشت که در تباہ نمودن آئین ایران از هیچ گونه ستم خود داری
نکند (۲) شاپنشا جوان یزد گرد سوم آخرين بازمانده خسرو
پرویز نکام ده سال مرگشته گرد کشور پراکنده و پریشان خوش
پهیگشت از کوشش فراوان خوش صود نهاده بامید یاری همسایه کان
بسیاری مرو شناخت تا آنکه در سال بیست و نهم هجرت بدهست آسیابانی

(۱) فردوسی در فنایه سپهبد ایران رستم فرخزاد از قادسیه به در رش

(۲) مادا م عنایت پارسیان ص . ۵

کشته شد و چشم از تاج شهری بپوشیده (۳) هر چند ایران پس از شاهنشاه
نظام از آن عرب بود اما ایرانیان تن بزیر بار نمکین
نقوانسقند در داد در مدت بیشتر از صد سال در ایران زمین آتش
جنگ زبانه میدکشید گروهی که نه تاب صنیعه خونین و نه پارای
پرداختن چزیه منکین داشت بواحی نکاهداری آئین کهن مر بکوه
و بیدا با نهاد در راهای دراز کوههاي خرامان پناکاه آوارگان
بود تا آنکه آن سامان قیز بچذکال دشمن درآمد بذا چار فرار نموده
چندی در جزیره هرمز در خلیج فارس بسر بردن چون در آنجا هم
دشمن اماں نداد ایران وطن نیا کان خود را بدرو د کفته رسپار
دیار پنه شدند

در خصوص مهاجرت ایرانیان بهندوستان تاریخی از زمان قدیم
در دست قداریم مگر آنکه راهه مختصه‌ی در نظم فارسی نسبتله قدیم
مشهور به نسبه مذکون دارای دامستان مهاجرت است

سوایندگ آن موسم است بر بیان کیقباد پسر دستور هرمزدیار
مذکون (۴) از نوشهای پارسیان چندین بر میاید که بیان کیقباد
از خاندان معروف بسیار بزرگ و داشمند بوده است

(۳) سال چهاردهم هجرت مطابق است با ۶۳۵ میلادی اتفاق دن
هدایین بحسب عربها در سال ۱۶ هجرت مطابق است با
۶۳۷ میلادی فتح نهادند بقول پول ورن P. Horn در گرند پس
جلد ۴ ص. ۵۳۳ در سال ۶۴۰ و یا ۶۴۱ و یا ۶۴۲ میلادی
میباشد که شد نیز کرد سوم در سال ۲۹ هجرت مطابق
۶۵۱ میلادی است بقول نواده Noldeke در ترجیم تاریخ
طبیری ص. ۴۳۵ یزد کرد سوم در ۶۵۱ و یا ۶۵۲ میلادی
کشته شد

(۴) مذکون شهر کوچکی است در گجرات هندوستان الی در
گجراتی مذکور در عربی نسبی است مذکوناً یعنی کسیده
منسوب به مذکون است مذکور بگدادی و شیرازی بسا از پارسیان
باهم شهر خود در گجرات مشهور اند همانند واپیاو
از واپیاو انگلیسریا از انگلیسر دستور هرمزدیار
مذکون منسوب به مذکون گجرات است چنانچه قاضی ابوالحسن
علی بن حسن السنجاقی کسیده یاقوت از او در معجم ابدیان
اسم میدبرد منسوب به مذکون صفو است پرتفایها در مدت
اقامت خود در هندوستان شهر مذکور Saint John اسم دادند

عهودی پدر داراب هر چند بار گرد آورنده رواایت میداشد هم چنین با بوز و
کامدهان که یکی از جمیع گفته کان روایت امتحان نسبت دارد (۵) بقول
خود سرا یزده در مدت دویست سال از آباء واجهاد خود در
نو ساری گجرات مسکن دارند قصر صنگان از روی سنت پارسیان
که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از میتم بسیمه حفظ
داشته است ولی اسم او را نمیپرسد برشمه نظم کشیده شد
دو خرد اد روز فروردینماه نهضت و شصت و نه یزد کردی (۹۶۹)
مطابق باز و ششصد (۱۶۰۰) میلادی انجام پذیرفت قدیمترین نسخه
خطی قصر صنگان که احوال موجود است بدعت خود پیربند داراب
پسر هر مژد یار پسر قوام الدین پسر گیقباد صنگانا گرد آورنده رواایت
منکور در سال (۱۰۶۱) یزد کردی مطابق (۱۶۹۲) میلادی نوشتم شد

(۵) رواایت عبارت است از مسائل دینی بزمیان فارسی در غرون
پیش پارسیان چند و صدان رسولی با صدوات ای ایران فرقه داده
از زرنشیان دانشمندان آنچه در خصوص مراسم دینی کسب
تکلیف میدمودن بآن پوششها و پاسخها اسم رواایت داده
منسوب بآن رسول میدکرد نه مذکور میگفته رواایت یزد چنگ
فریمان در آخر قرن چهاردهم میلادی یکی از دلتانهان
پارسیان چند یکی از فضلهای آن زمان راه رسوم بهوشنگ نویمان
با صدوات بسیاری با ایران فرستاد موبه ایرانی شاپور جامامپ
شهر یار بودت آفرین در خورشید روز آبانماه سال ۸۴۷
یزد گردی مطابق ۱۴۷۸ میلادی بآن صدواتها جواب میدگوید
این رسول در ایران بسیار میگهیم میشود چه زرنشیان
آنچه توان روز نمیدانند که باز چندیشانی دیگر گوش
دنیا دارند موبه هذکور در صحن جواب خریش میدگوید
”میتوان یزد این که چنین بهد نیان در میان چند گفته“ در جایی
دیگر از روزگار سیاه شان در ایران شکایت کرده گوید
”در روزگار یکم گذشته است از کیوهر من تا امروز هیچ روزگار
مختصر و دشوارتر از این هزاره سر پیش بفوده است
نم از دور ضحاک نازی و نه افرادیاب تویی و نه تور جاد و
ونه سکندر یونانی“ آخرین روایت در تاریخ ۱۱۶۲
یزد گردی مطابق ۱۷۷۳ میلادی انشاع شد. داراب
هر مژد دانشمند پارسی که اسمش گذشت در قرن چهاردهم این
رواایات را جمع نمود رجوع شود بر روایت داراب هر مژد یار
جلد اول تألیف M. R. Unvala در دیداچه آن

قصیده صنجان ارزشی ادبی ندارد اشعارش بسیار خام و مست امت
 چه پس از نهصد سال اقامت در هندوستان زبان فارسی دارای
 لطافت بومی نخواهد شد رنگ و روی دیگری میگیرد زبان
 فارسی هرچند دگرگون و شکسته مخصوصاً در میان زرتشتیان رواج
 داشت و نیز در کلیه هندوستان زبان ادبی بشمار میرفت بهمن گیقباد
 شاعر نبود بقصد آنکه دامغان منظوم همچو راست را آسانتر بذهنها
 مورد مbsp;رد خاطر رنجم نموده آنرا بر شعر نظم کشید چنانچه
 بسیاری از دانشمندان قدیم زرتشتیان هندوستان مطابق بسیار
 هم مذهبی را با شعر بیان کردند مانند شیخ محمود شبستری که در
 گلشن راز از مستقی اشعار خویش عذر خواسته کرده
 هم دانند که من در هر عمر نکردم هیچ قصیده کفتن شعر

بهمن گیقباد نیز از خامی نظم خود پوزش جسته^{گوید}
 خچل گشتم ز خامی سخنها فدارم بهو^ه زین گونه فنها
 چون قصیده صنجان یکانه مند قاریخی است هم مستشر قید اروپا و پارسیان
 دانشمند هند در موضوع مهاجرت این قصیده مختصر را مورد بحث
 قرار داده اند همچو این صحت کلیده مطالب آنرا با اندک تفاوتی با
 دلایل تاریخی ثابت نمود نکارنده نیز آنرا اساس قرار
 داده آنچه شاید تاریخی کم در دست است نشان میدم (۶) قصه

(۶) از کتابهایی که اصنفاه کرد ایم بقرار از دیل است
 Dosabhai Framji Karaka's History of the Parsis, London,
 1884.

D. Ménant, Les Parsis, Histoire des Communantes' Zoroastriennes de l'Inde Parsis, 1898.

A Few Events in the Early History of the Parsis and Their Dates, by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1905.

Dastur Bahman Kaikobad and the Kissee-i-Sanjan, A Reply by Jivanji Jamshedji Modi, Bombay, 1917.

Die Iranische Religion Von A. V. William Jackson, Vol. IV, s. 697—700.

Grundriss der Iranischen Philologie, Herausgegeben Von Wihl. Geiger und Ernst Kuhn, Strassburg, 1901.

کتاب دیگر یکم استفاده شد در ضمن اسم خواهیم داد

مذجان گوید

مقام وجای و باغ و کاخ وایوان
بکوهستان چوی ماتنده صد سال

پس از چندی مسلمانان در کوهستان خراسان رخنه یافته زرتشتیان
بجز پرگه ورمنز شدند

ابا دستور و بهدین یکانه بسوی شهر و منز شد روانه (۷)
در آن کشور چو سال آمدده و پنج ز دروندان (۸) گشیده هر یک رفیع
در این جزیره نیز از لشکریان عرب بتندگان افتاده بنا چار بسوی
هنده و متنان کشته راندند

زن و فرزند در گشته نشاندند
چو کشته سوی ہند آمد پکا پک
در آن بودند بهدین نوزده سال

مذجان و موبدان صلاح دیده که از آن سرزمین گذشته بدیار
گجرات در آپنے ناگزیر گشتهایا بدرها نهاده باشند بوا فراشتم
روانه شدند پس از چندی دریا نورده بی دچار کولای سختی
گردیدند هم دست سقاش بسوی خداوند بلند نموده نذر کردند
که اگر از عهله که جان بدر برده بکنار رسند آتش بهرام بر
افروزند (۱۰) دعا پا هستجات شد طلاطم دریا فرونشست
زیمن آتش بهرام فیروز از آن سختی هم گشته بهروز

گشتهایا بسنجان رسید

(۷) پیشوایان دین را دستور و موبد و پیربد کویند سایر طبقات را بهدین

(۸) درونه darvand فقط در ادبیات زرتشتیان احتمال میشود در

اوستا در گونت dregvant یعنی شریر و خبیث Grundriss der Neopersischen Etymologie.

(۹) دیب Diu جزیره ایست در خلیج عمان در جنوب شبه جزیره کا قیوار Kathiavar واقع است مساحت بیست میل مربع است

دارای ۱۹۰۰ انفوس است و از مسکنکات پر نغال میداشد

(۱۰) آتشکه های بزرگ و یاد رب مهرهای ۴۴م را آتش بهرام (ورهram) کویند بهنژره کا تدرال Cathedrale عیسیویان میداشد

چندین حکم قضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیده آن به کس را جای^{*} محل جادی رانه نام داشت نماینده ای از ایرانیان نزد راجا رفت و در خاک او پناکا یی درخواست

هر او را نام جادی رانه بود سخی و عاقل و فرزانه بود ابا په په به پیشنهاد دستور که اندر علم و دانش بود مشهور نخست راجا از ابادس و آلات جنگ آزان بقرسید و از برای تاج و تخت خود باز پیشید دستور بدوانه پیمان داد که از آزان گزندی بهماگ ترسد

همه ہند و سلطان را یار باشید سر خدمانت را هر جاد پاشید
یقین دافی که ما یزدان پرستیم برای دین ز دروندان برستیم
راجا از دین و آئین آنان پرسیده پس از آن با ایشان اجازه
اقامت داد بشرطیکه بزبان ایران سخن نگوینه و زنانشان
بلباس ہندوان در آینه آلات جنگ را از خود دور کنند
و در هنگام شام صرایم عروسی فرزندان خود بجای آورند
دستور هم را پذیرفته زمینی بآنان بروگذاشت که هرا سر جنگل
وبیابان و ویلان بود ایرانیان آنرا آباد نموده سنجان نام
دادند

هر او را نام سنجان گرد دستور بسان ملک ایران گشت معمور
پس از چندی دکر باره دستور بذنده راجا رفته خواهش رخصت برای
صاحب آتش بهرام نمود پس از اجازه آتش بهرام که در کشتنی
لذر گرده بود ذه برا فروخته شد و آنرا ایرانشاه قام نهادند کارا ایرانیان
در سنجان بوامهظه آلات و ابزار یکه از خرامان با خود آورده
بود نه بالا گرفت بخوشی و آمایش چندین میال در آنجا گذرازد اه
اینک که قسم سنجان کاروان ایرانیان را از خرامان بسنجان
فرود آورد ببینیدم آثاری از این رهروان در تاریخ باقی مانده
است یانه نخست باید بیاد داشت که دایزه خرامان قدیم و سیع تر
از خرامان امروزی است یاقوت دو معجم البدادان هیدویصد
که این مملکت از طرف عراق تا بازادوار و بیهق کشیده میشد
و از طرف ہند تغیر صفات و سیستان و کوههان حدود آن بود و نیز در

* عدوا فی است که بشهریاران ہند و دنیا

جایی دیگر معجم البلدان آمده است که جزیره هرمز بندر کرمان
است کلیه مال انجام را پند و سهان از این بندر وارد کرمان و سیستان
و خراسان میشود بنا بر این بعید بمنظور نمیر سه که گروهی از ایرانیان
از این راه از عربها فرار نموده باشند گذشته از آنکه بلاد ری که
خود در سال دویست و هفتاد و نه هجری (۲۷۹) مرد میتویسد که
بن مسعود پس از فتح جیروفت و مطیع ساختن کرمان بسوی خاف
شناخت گروهی از ایرانیان که در آنجا مهاجرت کرده بودند در
جزیره هرمز در مقابل او ایستاده از خود مدافعت نمودند بالآخره
مردار عرب با آنان چیز شد بسیاری از آنان از راه دریا فرا رکورد تد
برخی بسوی مکران رفته دسته ای بسیستان روی نهادند جزیره
هرمز که مشهور بمغستان است شاهد دریان اوقات که پنهان چکا
ز روشنیان بود با این اسم نامیده شد

از خطبه عروسی پارمیان که در جزو خورداوستا موجود و نوز
در یکام عقد و نکاح میباشد میسراند بخوبی بر میان یه که پارمیان
از خراسان مهاجرت کردند در این خطبه که در گجراتی
با شروع معروف است و در پهلوی پستان پیوندی و یا پیمان نامه
(پیمان پیوندی) گویند (۱۱) در جزو شهریه عروس از زر سرخ
شهریشا پور صحبت میشود اهن خطبه و یا عقد نامه که بے شک از عهد
مساسانیان باقی مانده است از این قرار میباشد دهاد تان
دادار هر میزد فرجهت فرزندان نرونپیرکان فراغ روزی و دوستی
دلربا ذن از چهاروا دیر زوشنی و پایندۀ صد و پنجماه سال بروز
تیر ماه مهر ۱۲۹۵ از شاهنشاه یزگرد شهر پار ماسان فخر
بشهرستان خیمه ایران اورداد و آئین هر دیسفی بکه خدائی این
زن دخت داشتی این کنیک شاهزاد پوراندخت نامور به پیمان
دو هزار درم سیم سفیده ویزه و دو دینار زر سرخ صره

(۱۱) کلمه اشرواہ گجراتی است یعنی رحمت و بخشایش پمناسبت
و نهاد و پائی بود کلمه ریشه آن را در اوسنا هیدوان پیدا
کرد و آن کلمه اشی عیباشد که بمعنی راستی است

نیشا پور (۱۲)

نیشا پور یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را ابرشهر نیز میگفتند کلیه پول و سکه نیشا پور را سکه ابرشهر کویند پارسیان محافظه کار برای تیهون و تبریک ہنوز هم پول وطن قدیم خود را بهترین ہدیه و مهریه برای عروس خود میشوند گرچه آن سکه بیش از هزار سال امتحن که وجود خارجی نداشت

دکر آنکه سنجان شهر کجرات جایگاه زرنشیان در روز اول ورودشان بهندستان بارا قامت افکندند باد آور سنجان ایران است در معجم البلدان از چهار سنجان که همه در خراسان قدیم واقع است سخن رفته است نخست اسم قلعه ایست در دروازه مروان آنرا نیز در سذگان کویند دوم محلی است در باب اباب در بند صوم جامع است نزد یک نیسا بور چهارم قلعه ایست در خواص اگر بکوئیم که نور سیده کان خراسانی باین گوشه هندستان اسم شهر اصلی خوش داده است چهارم بخطاب رفته ایم چه آتشکده خود را نیز که فوراً پس از ورود ساخته ایوانشاه خواند بیان کشور ویران شده ایران و پادشاه

(۱۲) این عقد نامه را تا آنجا تپیکم شاھد مقال مامت نگاشتیم ما باقی آن سذوالاً ذی است که موبد از کواه عروس و داماد میکند اینک معنی برخی از کلمات آن فرهست و یا فرة در پهلوی همان بمعنی فرة فارسی امتحن یعنی فراوان فزون بسیار کاشک آن گویند که کویند پیچ نه بریکی برچند بفرزاید فرة رود کی لغات فرس اسدی طوسی چهر یعنی نخم و نژاد در او صفا چیدن آمد است این کلمه در تفسیر پهلوی او صفا به نختم ترجمه شد چهر بمعنی گونه و عارض فواید و معنی مجازی شمرده میشود منو چهر مینا و چیدن یعنی بپوشانی نزاد فرد و سی سرشت اور یعنی بردار دیرز و شنی زندگانی بلند کنیک یعنی دختر در فارسی کدیز گوئیم این کلمه هم از همعنی اصلی خود برگشته اینک کلفت و خدمتکار از آن اراده میشود دو پهلوی و پازند نیز کنیچک آهده است زناولی و دخمه زن را شاهزادن کویند بیوۀ زن و پازند و می چاکرزن است ویزه (ویزه) و سرۀ هر دو از لغات معمولی فارسی است بمعنی پاک و خالص برای آنکه فوراً بدون درنگ بمعنی عقد نامه فوق برخوردیم و چائی در آن صفیده و یا نقاط نگذاریم تاریخ روز و ماه و سال و اسم عروس را افزودیم

بخون خفته ناکام شهر و آشیانه خود را سنجان و پرسنگشکاه را
ایرانشاه نام گذارد نه.

مسقشرق معروف امیرپکاری جگمن مینویسد که زرتشتیان در سال ۷۱۶
میلادی یعنی شصت و پنج سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم
وارد سنجان شده و شصت سال دیگر یعنی در سال ۷۷۵ باز دسته
دیگری با آنان ملحاق شد

دلایلی در دست است که در شمال آن و مقان نیز مهاجرین زرتشتی
بودند ولی طوری از میدان رفتند که امروز افری هم از آنان بجا
نیست (۱۳)

در همان اوقدیمه ایرانیان از عربها فرار کرده بهند و مغان
پناه میآوردند گروهی نیز بطری چین رفتند بسا در سالنامه های
چین از وجود مها با (موبد) در شهر کاندن اسم برد و میشود (۱۴)
مسعودی که در قرن دهم میلادی میزیست در کتاب
قاریخ خوش از بودن زرتشتیان و آتشکدهای بسیار در چین
صیحت میدارد شاید همان زرتشتیانی باشد که به مردمی پسر یزدگرد
بچین رفتند و سالنامه های از آنان خبر میدهند بقول چینی ها یکم مه
Tai Tosung (یزدگرد) از پسر آسمان امپراطور قای تسونگ Yissessê
هند خواست و او امتعاع نمود پس از مرگ یزدگرد که ایرانیان
دسته دسته اجلای وطن میکردند گروهی با پسر یزدگرد سوم
به پیلوسه Piloussé (پرویز) به تخارستان که آنوقت متعلق بچین
بود پناه بردار سال ۶۶۲ امپراطور اورا بشایی ایران شداخت دو
سال پس از آن پرویز رفت بچین جزو مرداران مستحفظ مخصوص
امپراطور گردید در سال ۶۷۷ در محای موسوم به چانیگان Changngan
آتشکده ساخت و در همین سال هر دو پسرش نی نیسه Ni Nisse
(نرمی) در خدمت امپراطور بود پسر از چندی این شاهزاده
با لشکری و به مردمی یکی از سرداران امپراطور بطری ایران
رفت تاخت و تاج اجداد خود بازستنند چون سردار چینی
با مشاهزاده ایرانی نساخت بذا چار در سال ۷۰۷ دوباره

بچین برگشت و در دربار امپراتور موظف بود (۱۵) در سال ۷۵۰ میلادی اوایل خلافت بنی عباد من باز یک دسته دیگری به ها چرین اهرا نی چینی صلح شد

قرار ائمی در دست است که پس از شناخت و تاز عربها ها جرت اهرا نیان بطرف چین معمولی بود متوجه موبدان موبد فارس و کرمان در قرن نهم میلادی کاغذی در پیلوی به برادر جوان قر خود زاد پنجم که او نیز موبدان موبد سیرکان بود میتویسد و از بدعتهایی که او در دین گذاشت شکایت میدند و میگوید از این نگی که تو در خاندان ما گذاشتی باید من فرار کرده بچین روم

معلوم است بود ن زرتشتیان در چین بواسطه شاهزاده کان اهرا نی که در آنجا بود نه بیشتر شهرت داشت تا پند و مقاله

نه آنکه فقط زرتشتیان از دست عربها فرار کرده در اطراف و اکناف عالم پراکنده و پیشان شده نه بلکه عیسویان ایران نیز پس از برهم خوردن سلطنت ماسما نیان به رجا تیکر قوانسه قند رفته در قرن هفتم میلادی گروهی از کلاد اذیان ایران از راه بصره بهندوستان پناه آورده خط پیلوی که در روی صایبی در نزد پکی مدرس مانده است هدایتین پادکار این عیسویان ایرانی است چون بازماند کان آنان را از روی قیام در شهر عطف کور میتوان شناخت (۱۶) چیزی که در قصر مهجان نامعلوم است همان اسم شهر پار مهجان جادی رانه میداشد فقط میتوانیم که رانه (رانا) عدوا نی است که نه وان بشهر پاران خوش

Anquetil du Perron Zend Avesta Vol. I p. 336. (۱۵)

The Kisreh-i-Sanjan. A Reply by Modi p. 14.

D. Menant Les Parsis P. 10.

(۱۶) معنی کتیبه مذکور درست معلوم نیست ترجمه تحت اللفظی آن را برخیز این طور نوشته است

"In punishment (?) by the cross (was) the suffering
of this (one): (he) who is the true Christ, and
God above, and guide ever pure."

رجوع شود به کتاب
On Some Pahlavi Inscriptions in South India by A. C. Burnell P. 11 Mangalore 1873

دند ظا هرآ جادی تعریف شده جایه دوا Jayadeva باشد و این گماشته راجپوت چمپانیرو یا پاتان Patan بوده است به حال تصور نمیرود که جادی پادشاه گجرات باشد چه پاتان پاتیخت گجرات آن زمان ۱۵۰ میل از سنجان در جایکه ایرانیان بار اقامت آندا ختنه دور تراست

مانند مهاجرین عیسوی اهران زرتشیان نیز چند قرن پس از ورود شان در هند و سقان در کوه کنهری Kanheri که در ۲۵ میلی بمبئی واقع است پنج کثیبه پهلوی از خود بیادگار گذاشتند اند از زمان قدیم در بدنه این کوه سنگی معابد واشکال بود ائم ماخته اند که از روزگار پیشین نا امروز وقت ها را بخود جلب کرده است مستشرق معروی انگلیسی وست West میدویسد که پارسیان از سنجان بد پهنه این آزار بودگی رفتند و در روی تخته سنگهای کنهری امامی خود را بیادگار گذاشتند اند دو تا از این کثیبه ها محو شده است فقط چند کلمه از آنها نزد باقی است دو تای دیگر از آنها بفاصام چهل و چهار روز از همیگر گنده شده است یکی از آنها دوازده سال مخترع است آنکه ان سه کثیبه که نسبت محفوظ مانده است

(۱) بنام ایزد بشکون قوی و داد نیک در این سال ۳۷۸ یزد گرد در روز هرمزه و ماه مقره (۱۰ اکتبر ۱۰۰۹) باینجا آمدند همه دینان پزدان پانگ و هماهیار پسران متراپار پنج بوخت و په ر بوخت پسران هماهیار مردان شاد پسر پیروز با هرام و پیروز با هرام پسر مردان شاد صفت پیار پسر با هرام پناه با هرام پناه پسر صفت پیار فلان زاد و زاد سپرهم پسران آذور ماهان نوک هماهان دین با هرام بجزی آذور هاراد مرد و بهزاد پسران ماه

چنین بنظر میوردد که کثیبه دو می مقدم کثیبه اولی باشد

(۲) بنام ایزد در سال ۳۷۸ یزد گرد ماه آوان و روز مقره (۲۶ نوامبر ۱۰۰۹) باینجا آمدند همه دینان پزدان پانگ و هماهیار پسران صفت پیار پنج بوخت و پدر بوخت پسران هماهیار مردان شاد پسر پیروز با هرام و پیروز با هرام پسر مردان شاد صفت پیار پسر با هرام پناه با هرام پناه پسر صفت پیار فلان زاد و زاد سپرهم پسران آفرار هماهان نوک هماهان دین با هرام بجزی آذور هاراد مرد

و بهزاد پسران ماه بازای و با هرام پناه پسر مترا بنداد
در ماه آذور هر هزار پسر آوان بنداد صور
شاید این جمله اخیر بعد پا بکنیدم افزوده شده باشد

(۳) بندام ایزد در ماه مترو و روز دیلو در سال ۳۹۰ یزد گرد
(۳۰ اکتبر ۱۰۲۱) از ایران با این جا آمدند ماه فربگ و ماه پیار
پسران مترا یار پنج بوخت پسر ما یار مردان شاد پسر همراه با هرام
بهزاد پسر مترا و نداد چاویدان بود پسر با هرام گشذاسب بجزی آنور
پسر ماه بازای و ماه پیار و بندش پسران همراه فرخو و ماه بنداد پسر
کهان خش شفونه با هوزش

از دو کلام اخیر این کنیدم که معنی مستقای ندارد چندین برو
میآید که کنیدم نا تمام میداشتم (۱۷)

(۱۷) کلمات پنجم ما بشکون قوی ترجمه کرده ایم در هنن پهلوی
ذک متروک میداشد تگ پهلوی در فارسی نیز ذک به معنی نداد
و قوی و در جزو لکاپو و تک و تاز باقی ماه متروک یعنی
متروک که فال نیک باشد در مقابل مرغوا فال زشت
گردد از هر تو نفرین موالي آفرین

گردد از کیان تو مرغوا اعادی مرغوا قطران
پاذک و مترا در فارسی پناه و هرشد بوختن و یا بختن
یعنی نجات دادن و ربانیدن بسیاری از اسامی خاص
ایرانی با این کلام قرکیب یافته است مانند سه بوخت
یعنی بوخت و ورخت (پندار نیک گفتار نیک گردار
نیک) نجات داد پفغان بوخت یعنی هفت امشابه‌اند از
نجات دادن داشمندالان نولده که Nöldeke در کارنامه
اردشیر پاپکان این هفت را از سبعه سیاره که نزد ایرانیان
شوم بود گرفته است چه پفغان بوخت اسم رقیب اردشیر بوده
است ماه بوخت ماه نجات داد شاید پنج در پنج برخت کنیدم
عبدارت باشد از پنج گاتهای اوستا چه پنج دیگر یکم نزد
ایرانیان مقدس باشد بنظر نهاده هیراد شاید خراد باشد
چندین گفت خرد بزرین که مشاه

مرا در بزرگی ندادست راه فرد و می
با هرام بهرام میداشد نرگ بهان شکل در زبان مابا قی
است که مذکار مرغکان باشد بجزی بزرگ اذور کلام اوستائی
است یعنی آذر آتش کلمه فلاں رادر جزو اسامی خاص
ایرانی در کتاب یوسفی آیا قدیم سپرهم باشکال دیگر نمی

برگردیم بسر قدره سنجان بهمن کیقیاد گوید پارسیان پس از
بیصد سال اقامت در سنجان در شهرها ی دیگر گجرات متفرق شدند
گروهی به بانکا زیر و بخروج کسانی به بریا و انگلیس برخی به فوساری
و چمپانزیر رفتند از خانواده دستوران فقط خوش صفت با پسرش
خجسته در سنجان مانده پانصد سال پس از دخول اسلام در هند چمپانزیر
بدشت همه امازان افتاد سلطان محمود نامی هردار خود الفخان را
برا ی تسبیح سنجان فرستاد راجای ہندو هوبدان و پربدان و بهدینان
را پیاری خویش خوانده گفت

درین کارم کهر بندید پکسر
گر احسان نیا کان بر شمارید
پس انکه داد پامن موبد پدر
از این لشکر مشواهی رای دلگیر
زرنشیان اماده چنگ شده نه هزار و هزار صه دن از آنان بزر
صلاح رفتند بمرگردگی می پهند خود ارد شیر در ردیف مهاده هندو در
مقابل لشکریان الفخان ایستادند سه روز و شب چنگ دوام داشت
هردار سلطان محمود شکست یافته دوی از معزکم بگردانید دکر
باره لشکر بیکران برانگیخت آواز کوس هماوردان را بهیدان رزم
بیخواهد پس از چندی زد و خورد خونین ارد شیر زخم عذکری یافته
از پای در اتفاق
در پیغام آن مددگار دلاور
چو بخت شوم خشم آرد بد آنجا
رای هندو نیز جان از کارزار بسلامت به رنگره
زد و جانب می پرسید کشتم بسیار
هران و نامداران نکوکار

ا سپرغم و سپرغم در فروزگاه مندرج و بمعذی ریحان اصت کلامه بازای
رانیز در کتاب هذکور یوسفی نیا قدمی مقوا بنداد یعنی کسیکه
بندهان و اساسهش ممکنی بفروشته همراه است پاراد شگای از پیراد اصت که
گذشت آوان آبان آبها فربگ یعنی فریغ خرو ایزدی کهان
خش یعنی جهان خوش بجای کلمه پسردر متن پهلوی علامت اضافه
آمده است مذکور مدان شاد پیراد با هرام رجوع شود به
The Pahlavi Inscriptions at Kanheri by E.W. West. Ph. D.

Münich

در خهرص معانی اسامی خام رجوع شود به
Namenbuch von Yusti Marburg 1895

پهانازا کشته شه آن رایی زاده بجنگ اندریکی غوغای فتاویه
 دریغا آن نکوشہزاده هندو بهرد و شهرویران گشت ہر سو
 زرتشتیان ایرانشہ را برگرفته هربکوہ بھاروت نهادند دوازده
 سال در انجا گذراندند پس از آن بشہربانسدہ فرود آمدند
 بهینان از ہرسودر آنجا جمع گشته چهارده سال نیز در این
 شهر بسر آوردنده آنگاه بهم سرو بزرگ زرتشتیان چندگاه شاه
 ایرانشہ را از بانسدہ به نوصاری بودند از گوشہ و کذار بهینان
 بویارت آن شماقندند در اینجا قصه سنجان انجام گرفت در این
 قسمت نیز مانند قسمت پیشین بسطالبی برآمده خوریم که باور کوبدنی
 نباشد با این تابیک اندازه میتوان بواهی شواهد تاریخی بنیان
 قصه را محکم تر نمود از شهر رائیکه اصم برد میشود و پس از سنجان
 اقامت کاہ زرتشتیان شہ کلید در نقشه جغرافیائی گجرات معلوم
 است (۱۸)

یکی از شهرهای گجرات که در آغاز قرن یا زدهم میلادی اقامه کاہ زرتشتیان
 بود که با پوت میباشد محمد عوفی صاحب تذکرہ لباب الاباب معروف که
 در سال ۱۲۱۱ در ھلی میزبانست در کتاب دیکر خود جواع الحکایات
 ولواعع المروایات از زرتشتیان که با پوت میباشد میگوید در عهد
 سلطنت چایی سنق مشقی آتش پرست در شهر مذکور بودند چند
 خانوار صنی نیز در انجا منزل داشتند از بالای منارة مسجد آنان مودن
 مسلمانان را برای ادائی فریضه میخواند آتش پرستان چند کفار را
 بر آن داشتند که بمسلمانان حمله بوند مسجد را بسوختند و منارة را
 ویزان کردهند راجا برای تنبیه فرمان داد که دونن از بزرگان هند و
 دونن از آتش پرستان را بسزا رسانند (۱۹) لابه محمد عرفی این
 انسانه را از زمان قدیم نقل میکند چه جای صدق از سال ۱۰۹۶ تا
 ۱۱۴۳ حکمرانی داشت و متور خوش میست که در قصه از او اصم برد
 شه پسر نریوصنک معروف است کسیکه در قرن یا زدهم میلادی

(۱۸) بانکانیور Baryao Baroch Bankanir بروج Anklisar نوماری Cambayet که با پوت

(۱۹) که با پوت و پا چپانیور و چمپانیور (که با پوت Cambay) واقع است در گجرات ۳۵۰ میل مربع است دارای ۷۵۲۲۵ نفوس است

قصه‌تی از اوستارا بسا نسکریت ترجمه نمود ترجمه این پیشواهی داشته‌اند در این قرن اخیر خدمات شایانی ب منتشر قون اروپائی نمود چه یکی از امبابده که معنی اوستارا روش ماخته‌بین ترجمه ساسکریت «پیاشه هنوز خالواده این دستور باقی است از زمان او تا امروز پشت در پشت باز ماند کان او دستور بودند دستور داراب پشوتن سنجان اذستان دستور بزرگ بعدی منهوب باون خانه‌ان نامی است (۲۰) قصه زرتشتیان هندوستان که آن هم تاریخچه منظوم است و هراینده آن دستور شاپور جی در ۱۷۶۵ بنظم کشیده است گویند دویست مال پس از متفرق شدن از سنجان یعنی در مال ۶۵۹ پزدکردی مطابق ۱۲۹۰ میلادی زرتشتیان گجرات را به نجع مرکز اموره‌ذبی تقسیم کردند این موکفر عبارت است از سنجان نوساری گودا اورا Goodavra به روح و کهباوت شکی نیست که زرتشتیان پس از چندین صد مال اقامت در سنجان در اوایل قرن یازدهم در تمام گجرات متفرق بودند در مال ۱۱۴۲ هوبدی موصوم به کامدین زرتشت از سنجان به نوساری رفت (۲۱) در انجا ادب و مراسم مذهبی صحیری دارد (۲۲) سیاح ازیالیانی فریار او در پارداون Friar Odoric da Pardemon که در مال ۱۲۲۱ در هند بود از آتش پرسانی صحبت میدارد که هر ده کان شان را (مانند هندوان) نمی‌سوزانند بلکه با جلال بیرون شهر بوده در بیان باشند می‌گذارند لا بد مقصد سیاح همان زرتشتیان می‌باشد چون زمانیست آنان را تشخیص دهد مثل چه هندوان پارهیان ارا بعفیده خود بت پرسیت نامیده قسم سنجان از لشکر کشی سلطان محمود بچهپانیرو و بالآخر فتح سنجان صحبت میدارد این سلطان معروف است بسلطان محمود بحقه دو تواریخ هندوستان لشکر کشی او مذکور است در مراتع مکندری (۲۳) آمه ۵۵۰

(۲۰) نریو و صنگ Nairyo-sangba کلمه اوستاری مرکب است از نریو یعنی نرینه و سنه یعنی آموزش و سخن مجموعاً یعنی رساله‌های آموزش و تعالیم مردان اسم یکی از فرشتگانی است که خدمت پیک و پیامبری به و برگذار شده است این خاص نرسی از همین کلمه اوستاری میداشد رجوع شود بشجوره دستور داراب پشوتن سنجان در آخوندکتاب

D. Menant Les Parsis p. 18 (۲۱)

(۲۲) مرآت سکندری در تاریخ هند مولف آن موصوم است بسکندر مخدود متوارد در محمود آباد نالیف کتاب در مال ۱۶۱۱ میلادی میداشد

امست که اسم اصلی او فاتح خان میپاشد و برادر سلطان قطب الدهین و
جانشین سلطان داود شاه بوده است چون سلطان داود شاه لیاقتی
بروز نهاد اورا خلخ نموده فاتح خان را سلطان محمود خوانده بجا ی
ا و نشانده این سلطان از سال ۸۶۳ تا ۹۱۷ هجری حکمرانی داشت

از مرداروی الفخان و پاپخان غالباً در جنگهاي سلطان محمود
اسم برده ميشود اين مردار در يكى از جنگها بنای خود سري
گذاشت در سال ۸۹۹ طرف غصب سلطان واقع شد و در سال پس از
اين حادثه بهر آنچه از تاریخ پنهان میباشد اين است که چهارده
در قرن نهم هجری بدست مسلمانان انتقام در مرأت مکندری چذین
آمده است القصر فتح قلعه چهارده بقایاریخ دویم شهر ذیل قعده منه
تسع و نهانین و نهانماه و قوع یافت طبقات اکبری نیز همین تاریخ را داده
میدگويد در همان روز چهارده بقایاریخ را محمد آباد نام لهادند (۲۳) تاریخ
فروشتم نیز باه و تاریخ مذکور موافقت نموده گوید و راجپوتان چون
حال به این منوال دیدند و گرد ادبار برچهره خوبی مشاهده کردند
در انداشه شده آتش بزرگ برافروختند و جمیع اطفال و زنان را مشغول
هست از جان بشستند و انواع آلات حرب برداشت بجنگ مشغول شدند
وصبع روز دویم ذی قعده منته تسع و نهانین و نهانماه به مغلوب و مقهور
کشته صیاد اسلام بغلبه تمام دروازه حصار بزرگ شکسته بدر و ن
شدند و جمهی گفید را بشمیر قهر نواختند (۲۴) و چند که تاریخ فتح
چهارده بقایاریخ معلوم باشد ولی تعلیم تاریخ فتح سنجان و دست بگردد
شد ن زرتشتیان با مسلمانان در آن مامان مشکل است یقول تواریخ
مذکور فتح چهارده بقایاریخ در ۸۸۹ و قوع یافت و این مطابق ميشود با
میلادی امدادنشنده امپریکاری جکسون میذنویسد که زرتشتیان در سال ۱۳۱۵
در دیگر پادشاهی دکتروپلسون Dr. Wilson راعقیده براین است که فتح سنجان
در سال ۱۵۵۷ و قوع یافته است خود دکتر مددی عتمایل است که فتح
سنجان را در سال ۱۴۹۰ بشمارد و کامل آنچه در قصر سنجان آمده است
تاریخی میداند چه بنا بقول قصر سنجان پانصد سال پس از دخول اسلام

(۲۳) تایف ابوالفضل در زمان اکبر شاه پنهانی ۱۶۰۵ — ۱۵۴۲

(۲۴) تاریخ فروشتم در سال ۱۶۱۱ تایف یافت

در پنده چمپا زیربده است مسلمانان افقاد پانصد سال پیش از ۱۴۹۰ مطابق
میشود بالشگرکشی مجکنکین پدر سلطان محمود غزنوی که در سال
۹۹۰ میلادی اساس سلطنت اسلامی در قسمتی از پنده و مسنان بنانهاد
البته باید در نظر داشت که قصه سنجان از روی منظ نوشته
شده است کلیده تاریخهای آن تقریبی است با تاریخ واقعی چندین
سال کم و یا بیش تفاوت دارد هرچند که تحقیقات دانشمندان
درخصوص تواریخی که قصه سنجان میدهند مفید است ولی خوانند کان
این نامه چندان از آن بهره نتوانند بروز چه اطلاعات محلی لازم دارد
مقصود نگارنده همان اذری از این ها جریان قدیم ایران نشان دادن و
خط سیر آنان را جستن و در این سایهای دراز از پستی و بلندی آنان
آکاهی یافتن است

پس از مشکست یافتن راجای پنده و دگرباره زورتشیان پس از چندین
صد سال اقامت در سنجان پراکنده و پویشان شدند کوه بهاروک که
در پفت میلی مشرق سنجان واقع است مانند گوهای خراسان در آغاز
تاخت و تاز عربها در ایران پناه گذاشت آنان گردیده بوزم در آن
جا غار یکه در مدت دوازده سال آرامگاه آتش مقدس ایرانشاه
بود دیده میشود (۲۵) دوره کوه نوردی نیز مر آمد باروان
آوارگان بشهر با انسداد فرود آمد به پنان از گوش و کذار باین مساعان
شناخته مشهداً قیم ایرانشاه بزیارت شعله ایزدی میامدند بانسد
مانند سنجان در پارینه رونقی گرفت مگر انکه در فصل باران شد په
معروف به برماد آمد و شد دشوار بود (۲۶)

بنا بر این آتش بهرام را (ایرانشاه) با جلال تمام به نوساری
بردنده در ورود ایرانشاه بذو ساری نیز اختلاف است هنان
میگوید اهن امر در سال ۱۴۹۱ صورت یافته مهی قائل است که د
۱۵۱۶ بذو ساری رضید عجالله در خصوص ایرانشاه بیش از این
محبت نمیداریم تا بعد مفصل تو شرح دیدم چنگه آسا و یا چنگه شاه
که در قصه سنجان از او اصم بوده شد و بهمت او ایرانشاه به

(۲۵) D. Ménant, Les Parsis, p. 21

(۲۶) بانسد در جنوب گجرات واقع است مساحتش ۲۱۵ میل

مربع است ۳۰۳۸۲ نفر جمعیت دارد

نوساری نقل گردید از بنو رگان پارسیان قدیم است (۲۷) در کتابها تیکه پیش از قصه سنجان انشاع شده از او اسم هیدرند از آن جمله در روایت ہوشنگ نریمان مذکور که در سال ۱۴۷۸ انشاع شده است از چنگه شاه نام بوده گویی " و دیگر چنگه شاه و دیگر پدر بد باله و پدر بد دادا و پدر بد خورشید و باقی دین ورزیداران و روان بوختاران بدانند که مردی آمد از آن و او گفت که نریمان ہوشنگ نام دارد و همانه و مقام در شهر بروج و درین جانب موبدان و پربدان موال کردم را و شرح حالها گفت که در نوساری سلااری بهدین است اورا نام چنگه شاه و چزپه بهدنیان نوساری را دور کنانیه است و بهدینان آن جانب په آفرین کردند رحمت بر آن اشو روان " در روایت دوهی ہوشنگ نریمان که صه صالح پس از اولی تالیف یافت از چنگه شاه و پسرش بهرام چنگه شاه اسم هیدر در روایت دیگری که مولف آن معلوم نیست ولی در صالح ایا نوشته شده از دو پسران بهشت په (هر حوم) بهرام شاه که مانک شاه و آسمین شاه باشد صحبت میکند (۲۸) از اینجا معلوم میشود که این خانواده هم میتواند بزرگی و برتری داشته است مثل انکه حالا خانواده سیر Sir جمشید جی بارونت Baronet از پدر بر پسرمهت ریاست بپارسیان دارد (۲۹)

(۲۷) در قصه سنجان بچنگه شاه عنوان دهید داده شد
این کلمه در پهلوی دهیوت و یاده پوت میباشد
در او صفا دنهو پاتے آمدۀ است dinhu-patay یعنی
سر و هزارگ و مرزبان (ده بان) در ایران قدیم ده بمنزله
شهر و شهر بمنزله مملکت بوده است Altir. Wörterbuch Bartholomæ

(۲۸) چون در طی این زمامه معنی بعضی از اسامی خان
را ذکار شدیم و بعضی دیگر را که عجالته دسترس بمعنی
انهانداریم مسکوت عنده گذاشتیم لازم شد اشاره کنیم که په
اسامی پارسیانی که از انها اسم بوده شده ایرانی نیست مثلاً
جیوانجی مارکرودی والا آدن والا کانگا و فیدر اهم پندی میباشد
(۲۹) چی عنوانی است که برای احترام باشخا من دهنده مدل اوتن آمن
یولانی که تو که افندی کودنده در خصوص Authentes
خانواده سر جمشید جی بارونت رجوع شود بعکس نمره ۱۱

دوباره در قرون پانزدهم میلادی پارسیان در تمام گجرات پراگنده بودند کم کار آنان روی بخوبی میگذاشت و رچند کم از تعصب مسلمانان عیکاست مایه آسایش دیگران بود و رفتار رفته بد دریج نفوذ مسلمانان هم کم میشد و جا از بوای اروپائیها خالی میگردند در حدت حکومت پرتغالیها که از ۱۵۳۰ تا ۱۶۴۶ طول کشید یعنی در این حدت صد و سی و شش سال چه از مسافرین اروپائی و چه از خود زرتشتیان برخلاف قرون سابق بیشتر علائم و آثار از پارسیان در دست است از برای نموفه بذکر چند فقره اکتفا میکنم از جمله طبیب پرتغالی کارمیادا اوردا Garcia da Orta گرچهار سال پس از استیلا ی پرتغالیها یعنی در سال ۱۵۴۴ وارد پندوستان شد و حدت زمانی در این مملکت بسربرد در جزو کتاب خود که در خصوص ادویه پندوستان نوشته است (۳۰) از پارسیان که باشد صحبت میهارد و میگوید در مملکت که باشد تا جر پائی پسته که آنان را کواری Coari (گبر) میگویند و آنان معروف اند با مپارس Esparci (پارسی) ما پرتغالیها آنها را جهود میخوانند ولی جهود نیستند کسانی پسته که از ایران آمدند در حدت سلطنت پرتغالیها پارسیان آزادی مذهب نداشته بسا در نوشتہای زرتشتیان از جمله در قصه زرتشتیان پندوستان میخواهیم که پارسیان از دست پرتغالیها از شهری بشهر د پنگ فوار میگردند مخصوصاً کاراکا (۳۱) دامستانی در این خصوص ذکر میگنند و میگوید که مجب گریختن پارسیان از شهر تانا Thana این است که پرتغالیها میخواستند بزور آنان را عیشه کنند چنانکه در شهر تیمبکتو Timbaktoo با پندوان چهین سلوک کردند گشیشها ی کاتولیک پرتغالی با تمام قوای خویش در این کار میگوشیدند و حکومت محل نیزه را بن خصوص فرمانی صادر نمود چون زرتشتیان در خود قوی مدافعت نمیکردند برای رهایی خود نه بپرسی اند پشیدند پس از چندی مشورت گروهی از نماهنگان آنان بنزد حاکم رفتار اظهار نمودند که بمویل و رفاقت عموم زرتشتیان

ح لظر ازه بد آین عیسوی در آینه ولی باید مارا چند روز مهلت د پید
تا بهکبار دیگر در مقابله آتش مقدس ایستاده خدای خود را مصایش
کنیم و پس از زیایش از شعله ایزدی که هزاران هال امت باو
مانوسیم و داع گوئیم آنوقت مجلس جشنی آرامش شاد مانی کنیم و آن
را برای آئین نو خود فال نیک شورده باد ل خوش آنرا اتفاقی
نماییم و در روز یکشنبه آینده عموماً غسل تعویض نموده رسماً عیسوی
شویم پر تغالیها در خواست آنان را صدمی پنداشته القام شان
بپذیرفتند حاکم اعلان داد که کسی در هنگام جشن پارسیان
محاذعی برای شادمانی آنان پیش نیاورد و آنان را آزاد
برگذارند پارسیان در روز موعود جشن باشکوهی آرامش سران
و بزرگان شهر و سروران پر تغالیها را به مجلس خوبی خوانده
لوازم شادمانی از هر قسم فراهم بود رقص و فوازنه گی بیش از بیش
حریفان را بپاده پیمانی تشویق میدکرد بغرور پر تغالیها هستی هم
افزوده شد چنان از خود بپرون رفتند که پای از دست نشناختند
میزبانان ہوشیار مهمنان را در وجود و طوب نوازند گی و رقص
سرگرمی می گذاشته با آمایش و آرامی از دروازه شهر گذشتند
طوری در نه بیور خوبی کامیاب شدند که بیهوده میل راه را بخوشی
پیموده به مقصده خوبی بشهر کلیان Kalyan رسیدند باین شکل پس
از سه قرن اقامت در قانابرای نگهداری آئین باستان از
خان و مان در گذشتند تا آنکه در سال ۱۷۷۴ زانها بدست انگلیسها
افقاد د گر باره پارسیان بشهر خوبی بروگشتند باین ترتیب که
از گلیسها بکلانتر آن وقت شهر بمدی که یک زرتشتی بود موصوم
بکارش جی رسمی کاغذ نوشته و ازا در خواستند که زرتشیان
بشهر قدم خود عود نمایند

کاوس جی رسمی خود برای تشویق دیگران بازن و فرزندان
به تانا رفت و کلانتری چندین شهر باو برگذار شد از این رو
زرتشیان اطمینان یافته کلیان را از گفته به تانا رفتند
آری در تاریخ زرتشیان هند غالباً باینگره و قایع بر میخوریم گهی
با مصلمانان در زد و خورد بودند گهی با عیسویان در سقیزه و آزار
نیز با پندوان فیرو منقصب کاه کاه در گشمه کش بودند مخصوصاً

در جنگی موصوم بجنک واریاو Variav که هنوز دیر روز ۲۵ فروردین ماه مجلسی بیان روان شده است می‌آرایند جنگی بوده است با هندوان در این جنک زنان و کودکان بعیاری از زرتختیان قلaf شده این جنک در سال پزار و سیصد و اندي ظاھراً مقارن با واقعیت زیمور با چنگال خونین بطرف هندوستان لشکري کشی میکرد اتفاق افتاد این بار این جنک را مسدلاً اقتصادی برانکیخت نم تعصب مذهبی راجا رتن پور Ruttonpore از پارسیان خراج منگیانی میخواست و آنان از پرهاختن آن هاجز بودند لا جرم کار بقیال کشید اسم گروهی از کشتکان بینکناه این جنک در اد عید زرتختیان مکور واز برای روان آنان آمرزش طلب میشود (۳۲) در هنکام لشکر کشی زیمور لذک بهندوستان پارسیان نیز از آمدی این غول مغول این نبود نه چندی در مقابل ارد وی او پایداری نمودند در میان امیرهای زیمور از هنر گروهی پارسی بودند (۳۳) پس از تقریباً هزار سال پریشانی و آوارگی رسیدم بدورة خوشی پارسیان و آن از زمان ملاحظت انگلیسیهاست که از قرن هفدهم میلادی شروع میشود

در همان آغاز دست آنهازی انگلیسیها بهندوستان صیاح افکاری می اسرائیل شام ما مقرر Sir Streynsham Master که در مدت بیست و شصت سال در هندوستان گردش میکرد در کاغذی از بهبهانی بقاریخ ۱۸ ژانویه ۱۶۷۱ در خصوص پارسیان نوصاری مینویسد پارسیان از مردمان ایران قدیم پستند و قدری دین اسلام باشد تمام آنان را آنهاقب کرده بتنگنا آنهاخت از مملکت خویش باین مامان فرار کردند و آن در نهضت سال پیش از این بود این زرتختیان که خواستند بکیش اسلام در آینه خود را از برای ہر گونه رنج و سختی آماده گردند با خانواده خویش در چند کشته کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند پیچ نمیدانند که مرا انجام شان پر خواهد شد و در مملکت دهگری چکونه بستوانند برد از پرتو

(۳۲) رجوع شود به کتاب جنک زرتختیان در واریاو مولف رستم پی ما سفر

بیزدی گشتهای آنان بکنار پند و سدان رسیده در مرز مینیکم صورت و دمن (۲۴) واقع است بارا قامت از اختنده هر چند که پند وان رغبتی بچنین فرابائی نداشتند ولی با آین مهمان نوازی خویش که از خصایص این قوم است لور رسیده کان را پذیرفته و با آنان سوگند دادند که گاونکشند و رسوم پند وان را در عروسی بجای آور نه و از براي فرزندان خود در من شه و واپفت مالکی عروسی گند زرنشیان بذا چار شروط آنان را پذیرفته در جایی موسوم به نوساری آرام گرفته (۲۵) میگویند که پکی از پارسیان در دربار جها زگیر شاه بمقام بسیار بزرگی رسید دستور آنان در نوساری بنزد پکی آتش مقدمه که با خود از ایران آوردند و نمیگذارند هر کفر خاموش شود منزل دارد میاح مذکور در خصوص پارسیان بمبلي میتویسد در بمبلی قیز چند تن از پارسیان پستند آنان تازه باین جا آمدند از و قدمیکه انکلیسها جزیره را گرفته (۲۶) بیشتر آنان نساج پستند هنوز جاتی برای ستایش و دخمه برای صورت گان نداوند

ازیک بجایت که چند کلمه از آتش بهرام که صوروم است با پر الشاه و اسمش با این دفتر داده شد مخن بد اروم در سنت پارسیان است که این آتش را مهاجرین از ایران با خرد آور دند شاید هم در سنت باشد چه فالبای در تاریخ طبری و مسعودی میخوانیم که ایرانیان از بدم آنکه آتش بدهست دشمن افتد و خاموش شود در وقت شکست با خود برد اشتم بجای دور تو فرمیگذاشتند هر چند که بتدریج آتشکدهای باشکوه ایران خاموش و به سجد تبدیل یافتد ولی تا باندازه که ممکن بود در نگهداری آن فروگذار نهودند پزدگرد شوم پس از شکست نهاوند خود بشخصه آتش مقدس ری را که

Daman

(۲۷)

(۲۷) «وبه بزرگی رانه که در هر قرن پیش از این میز بهشت پهنهای مینکارد و قدمیکه زرنشیان بنوساری رسیدند هر ای آنجا را مانند ساری مازندران خوش دیده آن را نوساری اسم دادند یعنی این اسم را با اسم قدیم آن که ناگمند ال Nagmandal باشد افزوده نوساری ناگمند ال گفته

(۲۸) مقصود جزیره سلاست Salsette مینباشد که بمبلی در آن واقع است

مخصوصاً مختارم شمرده میشد برگرفته بمنو برد اگر هم ایرانشة پس از ورود مهاجرین در مهجان در سال ۷۱۶ برپاشده باشد باز هزار و دویست و ده سال از هرش میگذرد هماره پرشانی و سرگشتمگی خواستار افتش را در کشور بیدگانم نگران بود ولی در کشاکش دوزگار رنگ سرخ خویش نباخت یاران را بازبان گرم بپایه اری ود اگرمی پند چهیداد پس از شکست هنجان در جائیگه بیشتر اتفاق نمود در نوساری است در مدت دو یهشت و بیست و پنج هال در آنجا بود مگر آنکه دو سال از ۱۷۲۳ تا ۱۷۳۶ در سورت بسر بود در ۱۷۳۱ از نوساری به بلسار رفت در این جا بیش ز پیکمال نهاند آنکه به او دادا Udvada رفت ازیک صد و پیشتر و پنج هال است که در این ده پایانه گزیده است هزار نفر زرتقی از دستور و موبه و پر بد و بهین دور آنرا گرفته اند زرتقیان ایران پارسیان چند و همان نیز بزیارت آن میروند مخصوصاً در ماهای اردیبهشت و آذر ماه اوقات زیارت آنجاست از هرای این ایران خدیدر بامداد و نیمروز و شام صرود اوستا از هوبدان صنید پوش بلند است ایرانشة بامدها خدام خود پاد آور آتشکدهای شیز و ری و استخر روزگار با فروشکوه سامانهایان است

پس از استیلای انکالیس جمعیت عمدۀ پارسیان بطرف بمبدی کشیده شد بنا بر شماری سال ۱۹۲۱ از هشتاد و یک هزار نفوس پارسی در ایالت بمبدی پنجاه و دو هزار و دویست و چهل و سه (۵۲۴۳) زفران آنان در شهر بمبدی میباشند ده هزار نفر در سایر نقاط چند و سهان مخصوصاً در شهرهای گجرات که در این نامه اسم برد هم متفرق میباشند شعبه از جمعیت آنان از طرف شمال ذا به پیشاور و از مشرق بکلکته و از جنوب بمدرس و بالاتر ذا بجزیره سیلان کشیده میشود هرچند که نسبت بجمعیت اندرون بندر بمبدی پارسیان در میان چند وان در اقلیت هستند ولی قسمت بزرگی از آبادی بمبدی از پرتو پارسیان است کلیه مملکت و صیع چند و سهان رخدان شایان آذان بهره مند است در میان آنان صرما یه داران بسیار بزرگ و فوجار درجه اول پیدا میشود پارسیان

در آغاز ورود شان بهنده و متنان بفلاحت پرداخت بعد غالباً نساج
بودند امروز بکارهای عمده تجارتی و کارخانه و صنایع اشتغال
دارند

مشخصه‌ها در انجام این نامه میخواهم از چند تن علمای بزرگ
پارسی که در نزد مسقشرين اروپائی نیز مقامی دارند ام
برم ناز قوه معذوبی آنان برخوردار باشیم یکی از این دانشمندان
دکتر موبد چیوازجی مهندی میباشد که در طی این نامه از او اسم بودیم
صاحب قایقات بسیاری است در ادبیات اوسنایی و پهلوی استاد است
دیگر گشناصب نریمان است که در مانسکریت و زبانهای هندوستانی و دین
بود و برهن و تاریخ ایران و اسلام مهارت تمام دارد پروفسور شاپور
هدی والا مولف چندین جلد کتاب در تاریخ ایران و هند متخصص
است دکتر جمشید اون والا در ادبیات و پهلوی هرآمد واز شاگرد های
بار قولومه و اندرآس Bartholomæus Andreas آلمانی میباشد
بهرام گور پسر مرحدم تهورس انگلیس‌سریا پسر ماذد پدر خویش در
ادبیات پهلوی دارای مقام بسیار بزرگی است از علمای حقوق
دان صریح دینشاہ داور نخستین قاضی زرتشتی عهدیه بزرگ
بمبی بود جمشید بهرام کانگا از قضات نامدار درجه اول عدالیه
پژوه بمبی است دینشاہ ملاشق جله از تالیفات او در حقوق
در قیام هندوستان منهیت دارد از مایر علمای نامی در جزو
مکتبها صحبت میداریم

برای آنکه بهتر بتوانیم بدرجه تمدن و معرفت پارمیان بربخوریم
بهتر دانسته عکس اشخاص بزرگ و بنایی معنیور آنان را در این
نامه نشان دهیم

فقط برای اخلاق پاک و قوه کاراين فرزندان با وفاي ایران
با نجه دانشمند آلماني یوسفی Yusti و مستشرقه فرانسوی مذانت
گفته اندا کهها میکنیم Menant

Die Tugend der alten Perser muss man bei den Parsi in Indien suchen. (۳۷)

شرافت ایرانیان قدیم را باید در پیش پارسیان پند و مstan جست
(Les Parsis sont) les agents les plus actifs de la civilisation et du progrès (۳۸)

پارسیان موذر توین عوامل قمدهن و ترقی میباشند

آنچه نکارنده میتوانم درخصوص پارسیان بیفزایم این است که هرچند پارسیان بیشتر از هزار سال است ایران را به رود گفتند و در خاک پیگانه پنداشته، سقنه ولی پنوز در کاخ دلهای آنان آتش مهر ایران همانند آتش ایران شاه شعله وراست

از آنکه فقط پارسیان در صالحای دراز باستقیمها ماخته تن بهزار گونه رنج در داده بالآخره خود را از چنگال آسید زمان رهانده امروز در خوشی و آسایش بسرمهیوند بلکه از برای رستکاری مشتی همکیشان خوبیش در ایران پیش کوشان تختشا بودن از اثر شکایت بی درپی که از زرتشتیان ایران بهند و مstan میرمیهد پارسیان برای رهاندن آنان همت گماشتند تا جزیه ننگین و آزار متعصبین را از آنان دوز دارند باین قصد در سال ۱۸۵۴ مجلسی باسم انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران برویست صرد پنشاه پیت برلنت برپاشد یکی از پارهیان قابل آنزمان هائکجی لیمچی برای تحقیقات و امداد دوبار با ایران فوستاده شد چون موذر اتفاق نیفقاد نماینده کانی از پند و مstan با یه بخزد ناصر الدین شاه که آنوقت در لندن بود فرموداد نه بالآخره پس از بیوت و هشت میل کوشش و همراهی حکومت انگلیس زرتشتیان ایران از بارگزره خلاص شدند میتوان گفت از پرتو کوشش پارسیان پند و مstan است که زرتشتیان ایرانی توانستند در این صالحای اخیر در وطن

خود حق زندگانی پیدا کنند دانشمند امریکائی جکسون مینو پس
در این دوقون اخیر جمیعت زرتشتیان از صد هزار رسید به نه هزار
شاپداین نه هزار هم اکرکسی بفریاد شان نهیرسیده تاکنون نابود
شده بودند انجمن مذکور هنوز برپا است که شتم از آن دو
انجمن دیگر برای خدمات عمومی با ایران موجود است یکی معروف
با ایران لیگ (League) برپا است صره مزجی عدن والا دیکری
موسوم با انجمن زرتشتیان ایران برپا است دینشا ایرانی از
پژوهکوشی این اخیر است که پژوهن مارکرد و یتیم خانه یکی برای
پسران و دختران برای دختران در یزد ساخت و دواخانه صورت ن
تازا و دارالصنایع در شهر عمه کور بوجود آمد

آخر پارسیان از نیروی کار و کوشش و بودباری که درخون ایرانی
فزاد است و از پرتو پندهار نیک و کفتار نیک و کرد ارنیک بجا ای
رسیدند که مهقوا نهاده روز وطن مقدم پورا مینهمان رانیزیاری کنند
بلنهی از آن یافت گوپست شد در نیصفی کوفت تا پست شد مساعی

پوردا ود

بدگی دادر Dadar

۲۱ ماه مارس ۱۹۲۶

پدرود ایرانیان از آباخویست مغستان (جزیره چرمنز)

ز ایرانیان نیز برگشت بخت
کسی را بکشور نماینده پناه
دل افسرده از دشمن فابکار
بنناچار برمرز پدرود خواند
بهرمنز روان کشت و آرام یافت
ز دشمن بتنگ آمد و چاره جست
بر آن بادبانها بر افراد خند
بهم پشکند کشته از آبخیز
به از تازیان کشته گشتن بتنگ
بدریا درون لنگرو پشتیان
نشستنده یاران دل دادر
گام‌مند از بخت و از اختران
چودریایی فرمان برآمد بجهش
درون ز آتش شهر - الفروخته
اهورا و زر تشت را گرد پاه
سرودی چنین موبده نیک خوی
تو ای سوزمین نیاکان ما
کنزا و روشن آمد سراسرجهان
هماره اهوراث پاری کناد
چه پیش آمد ت کن فرومای پکان
زبون و تباء و پریشان شدی
پراکنده بر صرتوا گرد فم
بیدگان خانه پرداختی
که خور شیده تا بان تو شد بمیغ
شده نام و ننک تو پکسر بیاد
بیام فلک برق افرا شتی
خوش آن تاج و تخت و مهین بارگاه
شیت هم بخون خفته و خوار شد

زماسانیان واژگون گشت تخت
زکین و زبیداد تازی صفا
گروهی پراگنده در گوهرهار
در آن کوه مردم پناه نماند
فروشده ز کوه و بدربیا شفاقت
پس از چند مالی در آن آبخشت
بدربیا بسی کشته انداخته
چه باک از ز کولاک آید صمیز
فو رفت اندر دهان نهنگ
ا هورا بود هار آوار گان
پس آنکه بکشی فکنده بار
ز چرمنز روان سوی ہندوستان
میانه یکی موبده پر خروش
دو دیده سوی بوم خود دوخته
تو کوئی ز بھر صفا پیش سقاد
دوچشمان پراشک ولب افسوس گوی
تولی کشور پاک ایران ما
تو لی مرز زر تشت امپریان
درود فراوان ز ما بر قو باد
تو ای مرز آباد سما نیان
چنین خوار و بیمارو بی عمان شدی
چرا چهر خندان تو شد دزم
ز تازی چه دیدی که خود باختی
هزاران فرسوس و فراوان دریغ
درشت بچنگال دشمن فقاد
خوش آندم که شاه و مپهداشتنی
خوش آن روز گاران و آن فروجاه
چراغ فروزان تو نار شد

سپردی بچندگال اهریمنا
 دل لشکر از بیم لوزان شود
 نشاید که شه گردد از کار زار
 زخاک نیا کان مهر آبروی
 برانده از کشورت تازیان
 دلیران بجهشند برعان نیل
 سواران چوشیران بمیدان جهند
 فه کنج وزر و خود و اصیور بهما ذه
 نه اسپهبد و شاه زرینه کفش
 برآفداهه از پایی آزاده سرو
 بپوشید چشم از کیانی کلاه
 زخاک میر ساخته نخت هاج
 زهامون و دشت وزکوه و دره
 کشیده بزنخیر اهریمنان
 نه ناهی ز بهمنچنمه وز صده
 نیاید صرودی ز اوستا بگوش
 فسراهه است با آن دل و خون تو
 چو برزین بیادت فروزان بود
 بهر تو خیزیم در رستاخیز
 بهانه ز تو نام اندر جهان
 هبازیم امده در روز گار
 نه پیتال صاند نه رومی نسب
 زمانه بسی رنگ رنگ آورد
 زوی نام آرنده با درد و سوز
 بگیتی نهاند کسی پاید ار
 ز ما روی بر تافت و بست رخت
 بس آنک اختر امروز همراه نیست
 قراچاره بخشند پا زهر و نیش
 دل ما ز داغ تو پرخون بود
 نشاید درین خاکهان زیستن
 بیاید همی رفت مان زین دیوار
 پناهی بهما زار و آواره کو

شها از چه رو خاک پاک نیا
 ز پیکار ار شه گریزان شود
 د گر باره از خاک و خون مر برآر
 از آن گرد و خون دیدگان را بشوی
 بفرمای قاره هم و هر هزار
 در فش اندر آرنده بپیش پیل
 قبیره بکوبند و کرنا د منه
 دریغا نم یار و نه کشور بهما ذه
 نه پیل و نه آن کاویانه در فش
 شهنشاه نا کام در صوز صرو
 بیامهود از جنگ واژ رفع راه
 ز گرد و ز خون برنهاد است زاج
 شده کشورش از عرب پکسره
 صران و بزرگان و فرزانگان
 بجا نیست در تو پک آتشکده
 هم آن شعله ایزدی شد خوش
 اگر چه قبه گشت کا نون تو
 دل ما ز صهر در خشان بود
 بقیغ ار نما یند مان رین رین
 بود تا ز زر قشت نام و نشان
 بمانیم در صهر خود استوار
 مکند ر نهانه و نه ماند عرب
 خلیفه هم از این جهان بگذرد
 صراید عرب را هم این پنج روز
 جزا این خاک و این کشور نامدار
 ز فردا چه نالیم کا مروز بخت
 کس از راز آینده آگاه نیست
 قدانیم فردا چه آید بپیش
 کنون روزگار تو وارون بود
 دریغا که از گرده اهرمن
 چه صازیم گز گردش روز گار
 بجز رفلن از نزد تو چاره کو

در آغاز تو جای مازنگ شد
به لر گذشت و رسید است دی
بر بسته قان قوباد زم در وزید
گذر کن ازاین آب آپنه ذو
مکن هان چندین دور از آشیان
گرفتن زوی دید لا سخت است سخت
قوای باد آوارگان را نواز
چو خون شهنشاه چوشد یهی
زچه کینه چوئی و خشمت زکیست
فر منده زردهشت بزرگ
ترایا ور خویش ختوانیم و بس
ز آمیب دریا نگهدار باش
بدره چدانه گرفتار کرد
هماره بدرد گوان تو امان
زمگوی په رود بومام پاک
دل ما ز مهر تو تابنده باد
سوی کشور پند بشنا فتیم
ترا فیک خواهیم و چوده شناس
بنام تو یک گوشم گلشن کیدم
ز تو خواندا پور ایران زمین
پور داود

عرب آمد و نام هما ننگ شد
وطن ما در پاک و فرخنده پی
کنون روزگار جد ائم رسید
خهارا توای کشته نیز پر
خدارا بما رهمی ای باد بان
هم ایدون بما زار و شور پیده بخت
خدارا توای موج با مابساز
چرا آب دریا خروشده همی
ذوای آب این شور و آواز چیست
اپورا توای کرد کار مقری
جز از تو فهاریم کس داد رس
در این ورطه مارا تو غم خوار باش
هر انکس که مارا چندین خوار کرد
مبیناد روز خوش اندر جهان
قوای آب واي با دواي کوه و خاک
بگو نام نیک تو پانده باد
صرفج از ز تو روی بر قاف قدیم
سپاس و درود تو داریم پاس
پیاد تو یک شعله روشن کنیم
زبان و روان و دل و خون و دین

گو ا سر قلم کوه — آبخوست و یا آبخوست جزیره
منځستان جزیره هرمز — کولاک طوفان — آبخیز موج
غزویان خشمگین — پژمان افسرده — صیغ ابر — نیا جد
جمع آن لیاکان اجداد — پیدکار جنگ
رقصم پسر فرخ اورمزد سپهبد ایران در قاد سیده کشته شد
هرمزان سپهبد ایران پس از مشکست شوشتر اسیدر عربها شد اورا
به که برد و در آنجا کشند
تبیدره دهل طبل — بهه ذجه عید بزرگی است در بهمن ماه
بر زین اصم هکی از آتشهای هقدس است
زم سرمه و زمستان — مقری بزرگ

The Arab has come and we have to fly,
As no room in our country there is now for us.
Oh dear motherland, oh sacred soil,
Spring is now over and winter has set in.
The day of our separation has now approached,
The wintry blast is now blowing in thy garden.
For God's sake, oh ship ! Move slowly through the waves,
And oh sails ! Do not separate so quickly from our native land.
What unhappy wretches we feel to be sure,
When we have to turn our eyes from these shores.
For God's sake, oh waves, be friendly to us,
Oh winds of heaven, have mercy on us.
Oh why is the sea so furious to-day,
Is it the blood of the king that is boiling in it ?
Why are the waves so boisterous and fierce
Are they vowed vengeance on the invaders ?
Oh Almighty Lord, who sent Zardusht to us,
Except Thee we have no friend, no protector,
In this our plight, be Thou our sympathiser,
In this waste of waters, be Thou our guide.
To those who brought us to this unhappy state,
To those who flung us in this misery,
Grant them not one day of pleasure on this earth,
And make their lives partners of grief and sorrow.
Oh wind, oh waters, oh mountains, and oh earth,
Bid a sad farewell to our dear motherland.
Say unto her : ' Thy fame shall ever remain,
Our love for her will never lessen one bit,
Do not fret because thy children are leaving thee,
And are steering their course to India's clime.
For ever in their hearts shall they yearn for thee,
They shall ever wish thee to be happy and free.
In thy memory shall they raise a fire-temple
In thy name shall they found a fair city.'
From the soil of Iran I have imbibed all that I have in
speech, heart, blood and religion.

The great, the noble, the learned men of Iran
Are in the shackles of Satanic oppressors bound.
Not one fire-temple in this land is left ;
No more are performed the Jashans of Bahman and Sadah ;
No more are heard the Hymns of the Holy Avesta ;
The Torch of true religion is extinguished.
But Iran ! Though thy constitution has been destroyed,
And though thy heart with grief is filled,
Our breasts will forever heave with true love for thee.
Let them cut up our bodies into a thousand little bits,
On the Day of Resurrection we will be awakened by thy love
So long as the name and fame of Zardusht remains bright,
So long will thy name be in the mouths of men.
Loyal and staunch we will be in our love for thee,
True and hopeful we shall ever be.
The mighty Alexander is gone ; the Roman Emperors are now no
more ;
So likewise shall the Arabs disappear from the earth.
Even the Caliph has to go and leave the world—
Such are the changes brought about by Fortune's Wheel.
So shall this Arab regime also pass away
And leave nothing but its dreadful memory behind.
Except this famous and this bountiful land
Nothing shall endure permanently in this world.
Why wail for the morrow, when to-day we find
That Fortune is frowning on our lives ?
The secrets of Fate to us are unknown,
The star of our Fortune is not on our side.
What to-morrow will bring is hidden from us
Will it bring us freedom or serfdom's curse ?
But at present our lot in miseries is cast,
And our breasts with grief and sorrow are filled.
Woe that we cannot live in this land
Due to the wicked Ahriman.
What can we do if it's our fate
To leave our national home and estate ?
There is no salvation for us but to go,

FROM THE ISLAND OF HORMUZ.

(Translated by Prof. M. J. Antia, M.A.)



ا و خ شور ایران زرتشت اسپندهان کار نقاش پارسی
پیتا والا
ZOROASTER.

From the painting by Mr. Pithawala.



۲ سنتون سنجان کم درسان ۱۹۱۴ بیادگار ورود
زرتشتیان در هندوستان در شهر سنجان
بپاشد

MONUMENT AT SANJAN

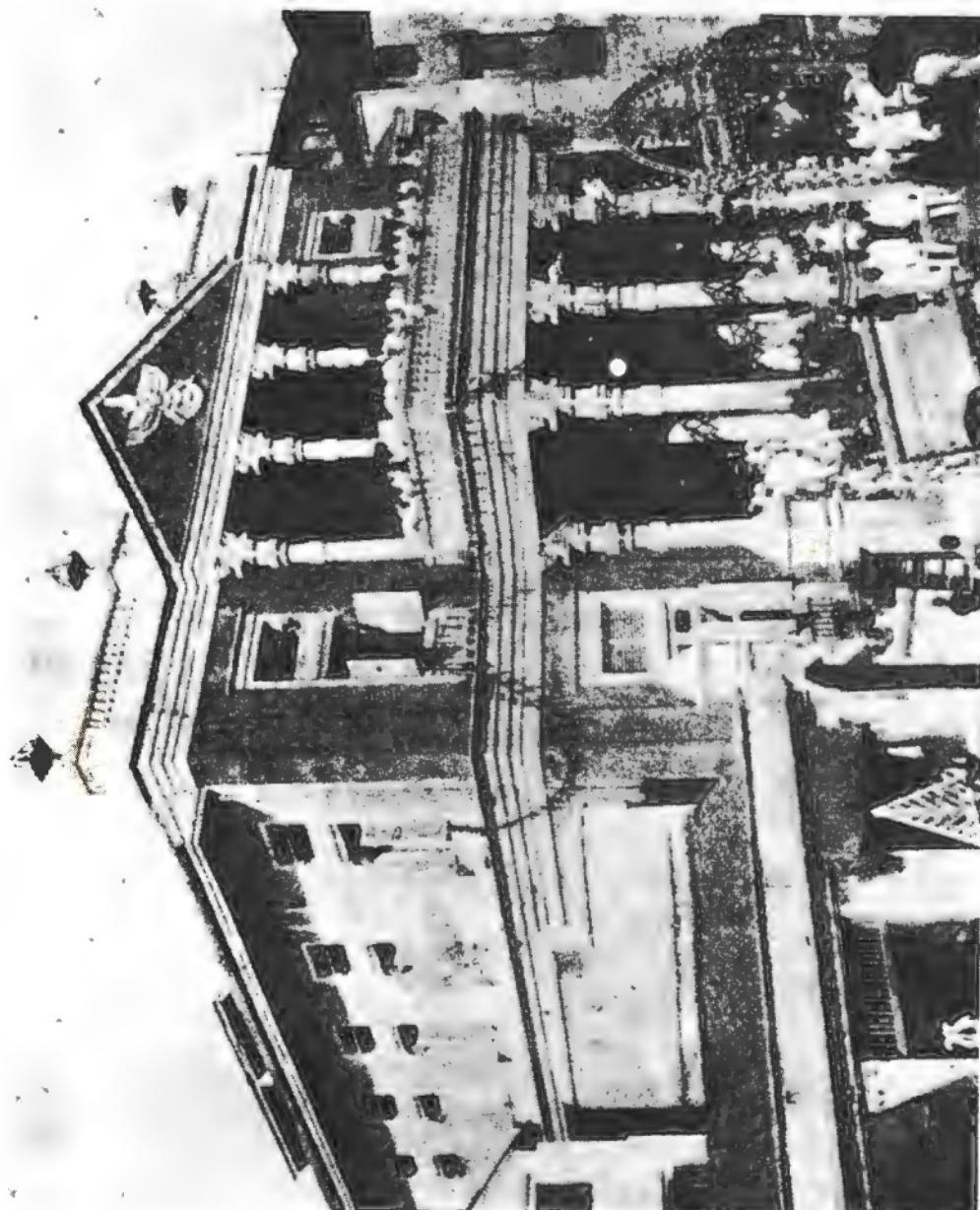
*Raised by the Parsis in 1914 in memory of their landing at
Sanjan from Diu.*



۳ ایرانشاه آتش بهرام (ورزام) پرستشگاه معروف
در ده آودوادا بیشتر از هزار و دویست سال است
که آذر مقدس در آن روش ن است

م آتش بہرام (ورگرام) پرستشگاہ شاپنگا جی د ر بھٹکی

ANJUMAN ATASH BEHRAM AT BOMBAY.





دستور دارا (مربدانه وبد) معزوف بشیعیان العلما پسر
دستور پشتوں سذاجا نا *

* علاوه مدت مستارہ براوی این اصلت کم در آخوندگان در تحت نهاد
عکس بشرح مفصل تو رجوع شود

SILAMS-UL-ULMA DASTUR DARAB DASTUR PESHTAN

SANJANA, B.A.



ફરામજી કોવાસ્જી બનાજી અતશ બેહ્રામ એ

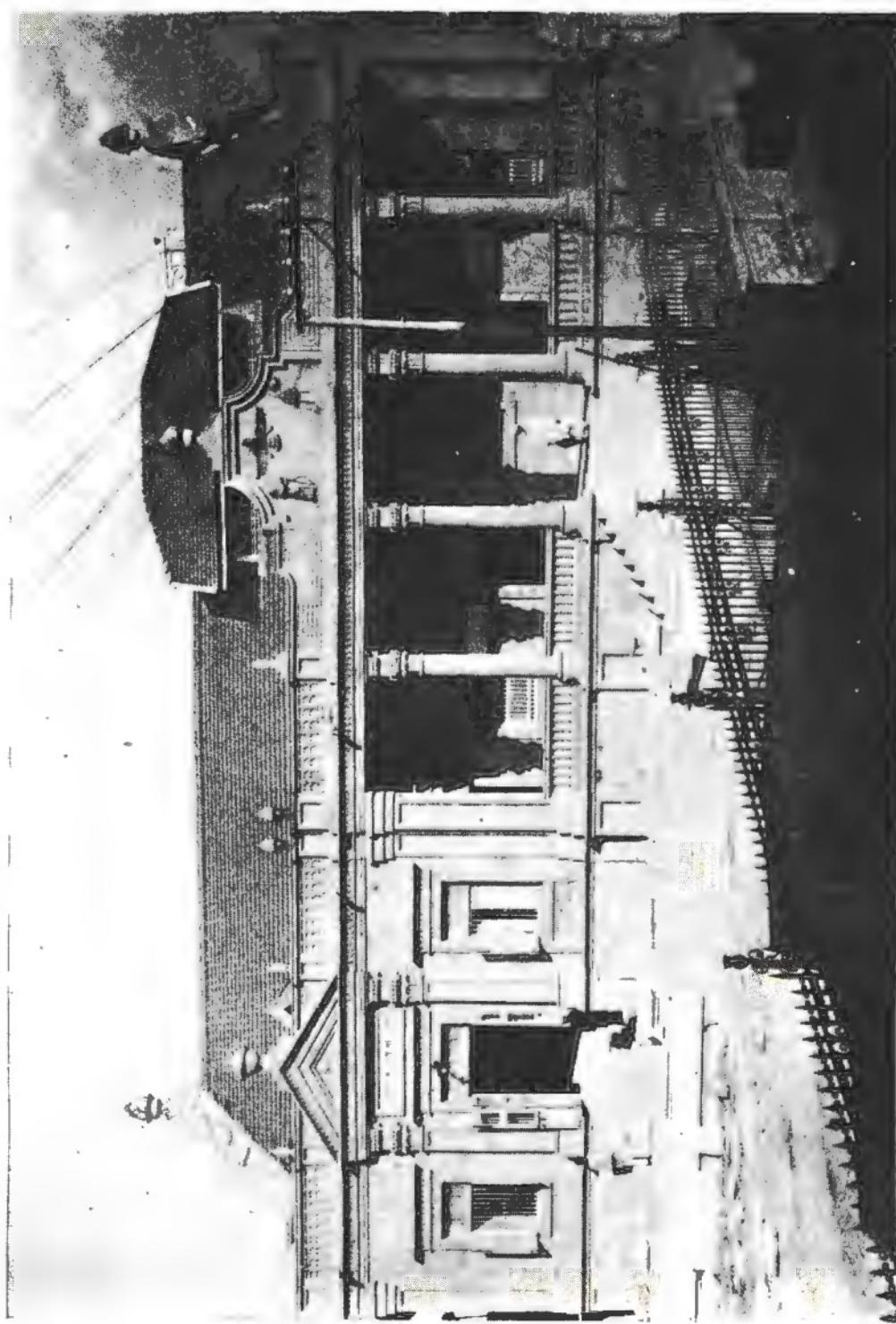
FARAMJI COWASJI BANAJI ATASH BEHRAM AT
BOMBAY.



دستور دکتر کیقباد (موبد آن موبد) شمس العلماء معروف
بسردار پونا *

SHAMS-UL-ULMA SARDAR DR. DASTUR KAIKBAD
ADARBAD NOSHERWAN.

*High Priest of the Parsis in the Deccan, who has got 23 Dioceses
in India under his Jurisdiction.*



۸ آتش بهرام در شهر نوشهری تقریباً چندصد سال از پهلوی آن میگذرد

ATASH BEHRAM AT NAVSARI.



۹ دنستور دکتر دالا (موبدان موبد) در کراچی
نطاق بسیار فضیح و بلیغی است در امریکا تاحصیل
گردیده است

DASTUR DR. M. N. DHALA OF KARACHI.



۱۰ دادا باهای نوروز جی مشهبو، بپیز نزرگ چند وست-ان
ناخستین نهاینده چند وست-ان در پارلمان انگلستان *

DR. DADABHAI NAOROJI, LL.D.



۱۱ ماجسٹر سر جمشید جی جی جی باہمی بارونت اول
معروف ترین راد مود بافتوت و نیک خواہ
سر و بزرگ زرتشتیان ہندوستان *

STATUE OF SIR JAMSETJEE JEJEEBHOY
(1ST BARONET)



۱۲ د خول مریضخانه بزرگ و عمومی سر جمشید جی از
بنای خیلی سر جمشید جی در بمبئی

FRONT VIEW, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



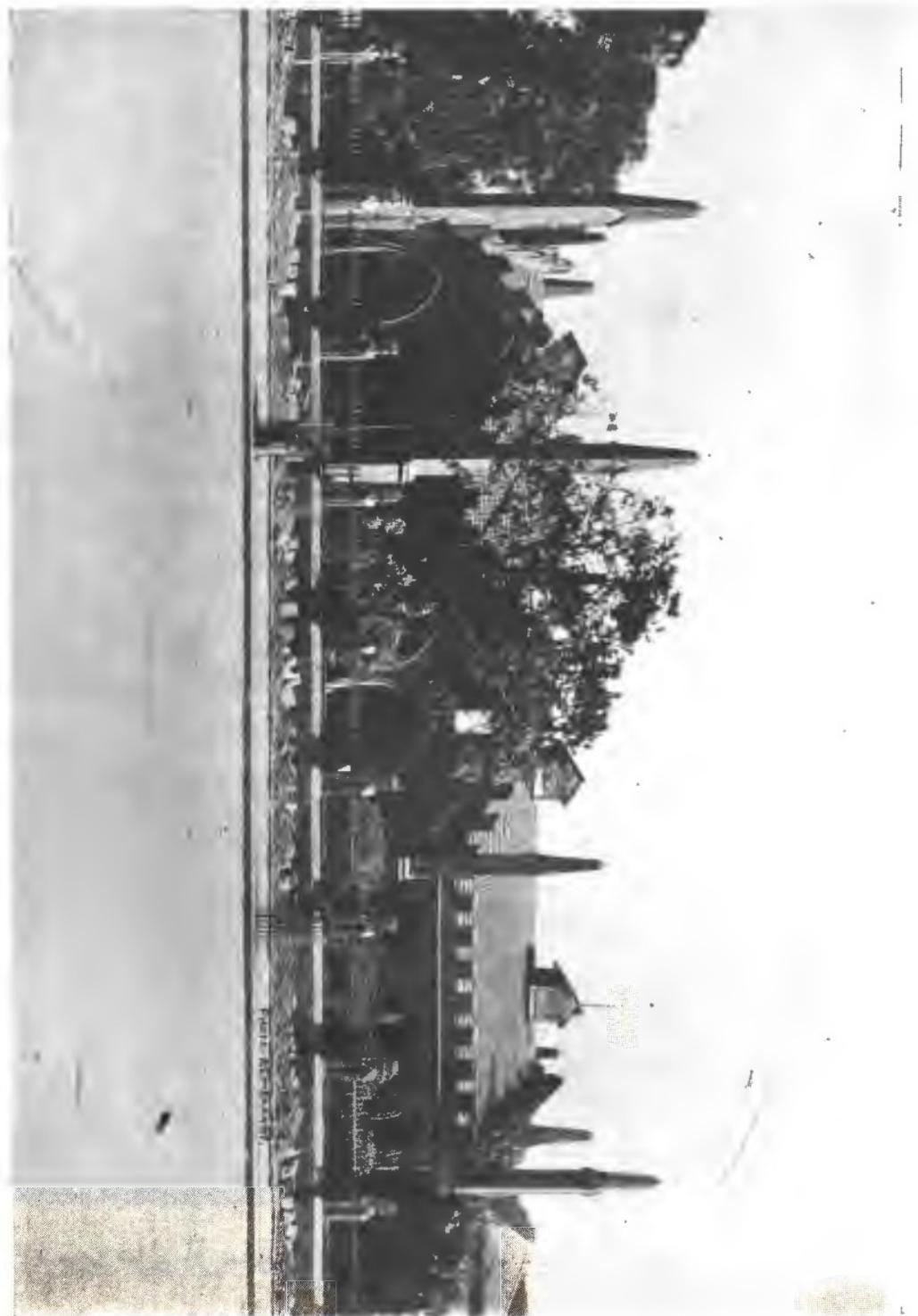
۱۳ یک طرف از سرپختخانه زرگری سر جمشید جی با روست

LEFT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



بازار جوہا حی مہریضخانہ نور بیز جهشید جی

RIGHT WING, SIR J. J. HOSPITAL,
BOMBAY.



۱۵ یکی از عمارت های پریختخانه سر جمشید جی مخصوص

پارسیان

PARSI WARD, SIR J. J. HOSPITAL, BOMBAY.



۱۶ مدرسر عالی از بناهای سر جمشید جی بروای پارسیان
در شصت سال پیش از این ساخته شد

SIR JAMSETJI JEEJEEBHOY PARSI BENEVOLENT
INSTITUTE

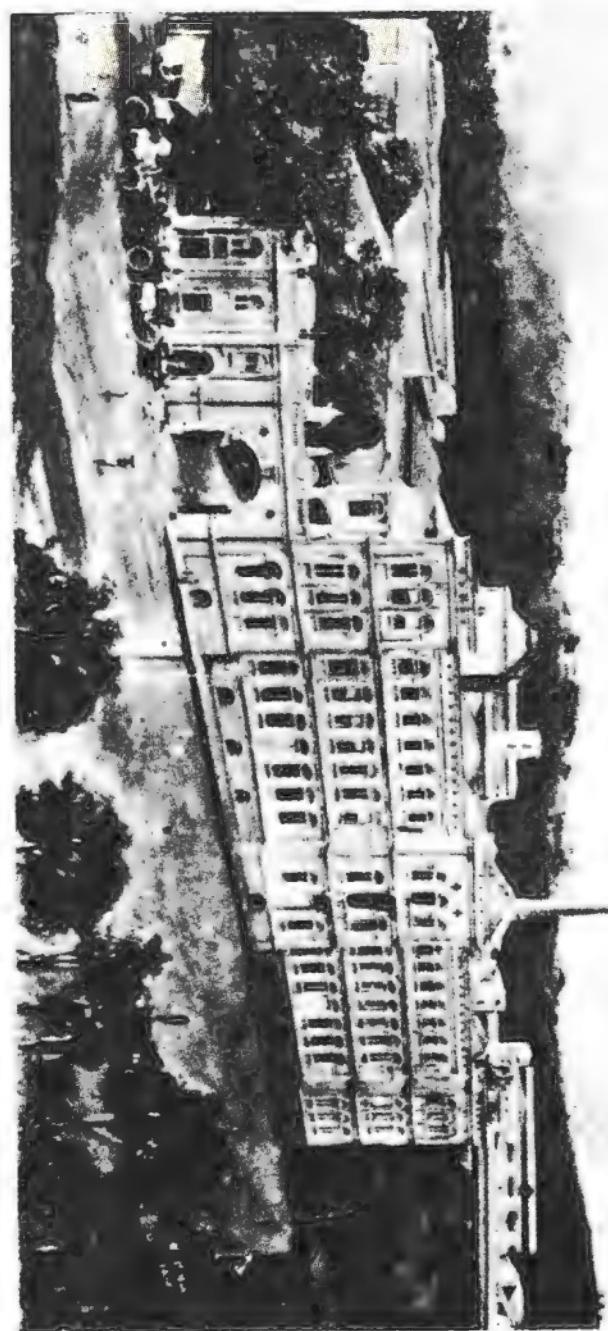


۱۷ سر جمشید جی جی جی باجایی بارونت پنجم نمیزه سر
جمشید جی بارونت روئیس و بزرگ حالمیر زرتشتیان
همدستان بالباس سفید کرد وقت عبادت پوشید



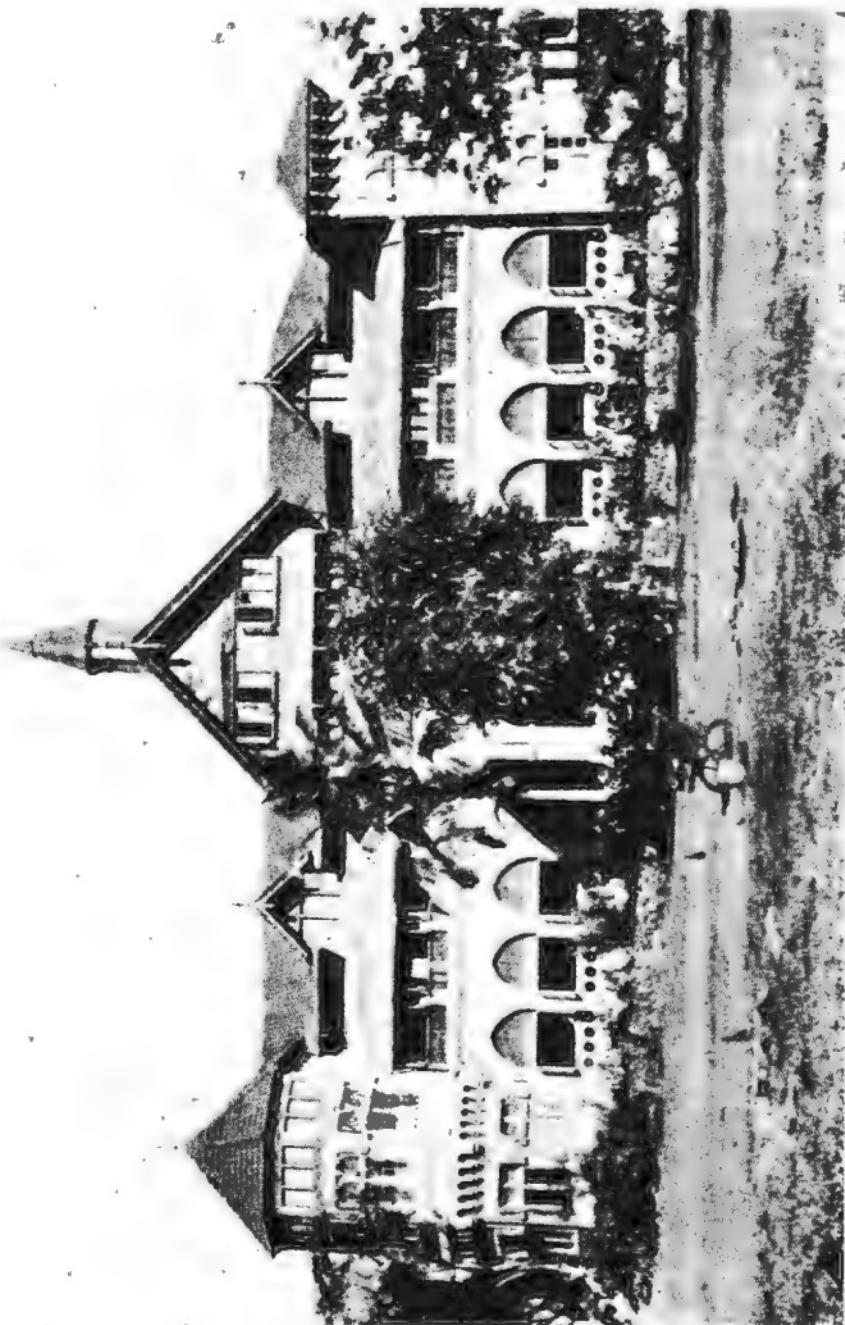
۱۸ مهجنسمه سو د یمنشاد پتیت با رو ذات اول یکی
از را د مردان بزرگ پا رسی از پر تو گوشش او زرت شتیان
ایران از زیر بار گران و نا گوا جزیره رجائی یا فند
و یکی از پیشو ای ا است کرد رای تجاه گردن
کارخانه در حند اقدام نمود *

STATUE OF SIR DINSHAW PETIT (1ST BARONET)



THE MANOCKJEE PETIT MILL, BOMBAY

مچھے در تیہا سر جا مائے سستھے اسپتھے سر خاڑا ۱۹



۳۰۔ میریضخا نزہ بہجا نی سر دینشا د پتیت برائی زنان و بچے
د رجسٹری

THE SIR DINSHAW PETIT HOSPITAL FOR WOMEN AND
CHILDREN.



۲۱ مریضخانه ماجانی سر دینشاہ پتیم برای چارپایان

THE LADY SAKARBAI D. PETIT HOSPITAL FOR
ANIMALS.

۱۳۰ مدرسہ علیٰ صنایع از بنا ہائی سورنیشہ پریست

THE VICTORIA JUBILEE TECHNICAL INSTITUTE.





۲۳ مرحوم جمشید جی پتیت شاعر حساس و مخصوصاً ایران
دost از خانواده مسر دینشاو پتیت

THE LATE MR. JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT



Petit Buildings Bombay

۲۶ کتابخانه جمشید جی پتیت بزرگترین کتابخانه بمبئی
است بیاد شاعر مرحوم ساخته شد

JAMSETJEE NUSSERWANJEE PETIT INSTITUTE



۲۵ ڄمما بانو چهڻا نگير هتا نبيره سرد ينشاد پتیت

MRS. HAMABAI JEHANGIR MEHTA

۱۷ پیشنهادخانه و مدرسر د خشراں زرتشتی در بهبودی از
بنایی هماپازو جهانگیر عبا

ANABAI F. PETIT PARSI GIRLS' ORPHANAGE.





۲۷ سنا توریوم (دارالصّحّه) از بناهای آبان با نو مادر
همان با نو و سر دینشا پتیمیتادوم

FRAMJEE DINSHAW PETIT SANATORIUM.



۷۸ سر دینشاد پتیت دوم یکی از بزرگان زرتشتیان

SIR DINSHAW PETIT (2ND BARONET).

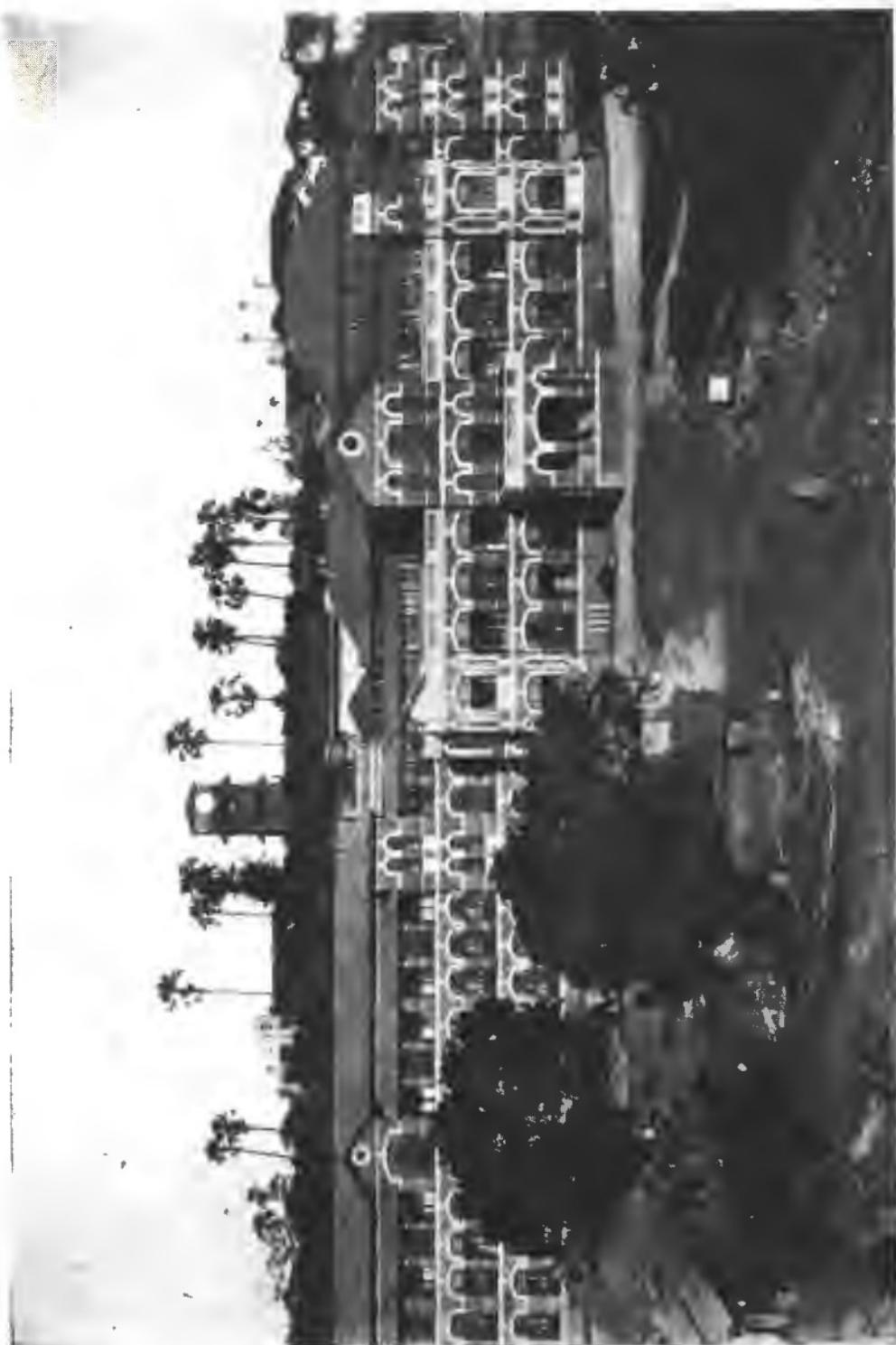


۲۹ جهانگیر بھمن جي پتیت کم بھمرائي پدر خویش
مریضخانه بزرگ پارسیان را در هندوستان بنا کرد

JEHANGIR BOMANJEE PETIT.

۳۰ مهربانی از بنا مایه آقای بهمن ھی ثبت

THE PARSI GENERAL HOSPITAL





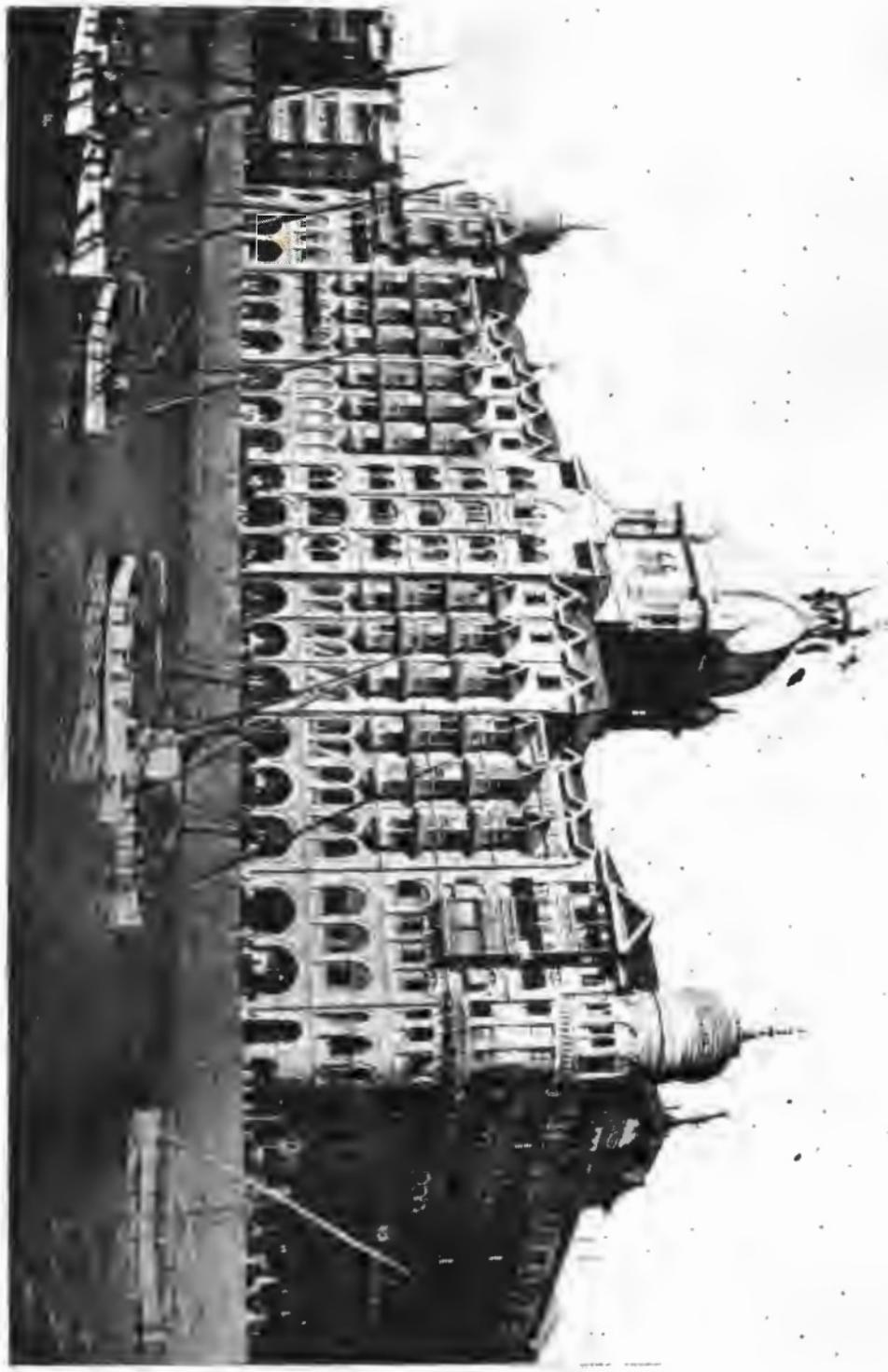
۳۱ خانم جائی جی پتیت یکی از خانمهای ترقیخواه و
معارف پرور پارسیان که خدمات شایان بعموم
نموده است

MRS. JAIJI JEHANGIR PETIT.



۳۲۳ ماجیسٹر جامشید جی نو شروان تاتا زا خشیشین مؤسس کارخانہ ای بزرگ الیکٹریک آبی و کارخانه ای آن بزاری

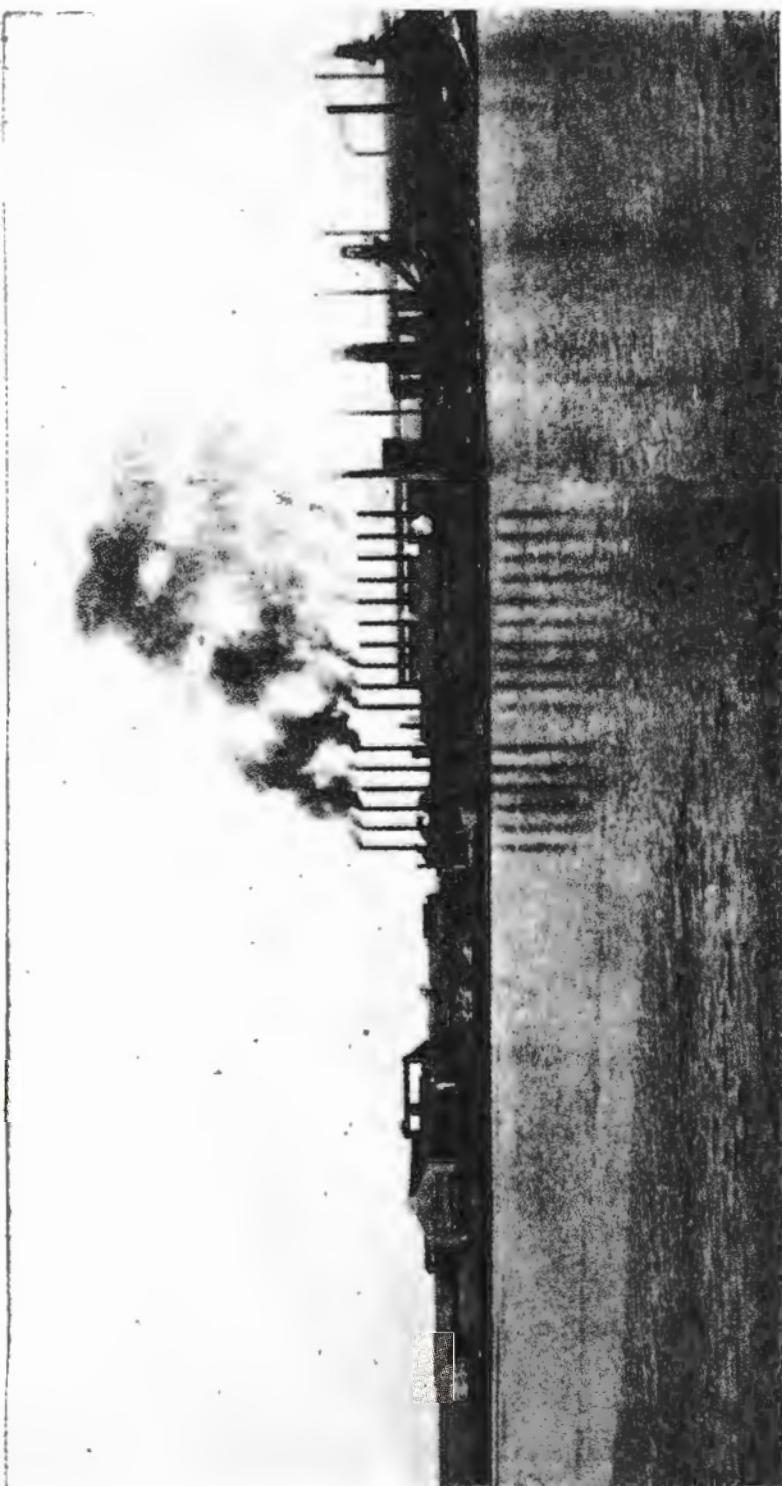
STATUE OF JAMSHEDJI NUSSERWANJI TATA.



سیم تاج محل بزرگترین میزبانی نخانه در تمام جهانک آسیا دارای ششصد اتاق ممیباشد

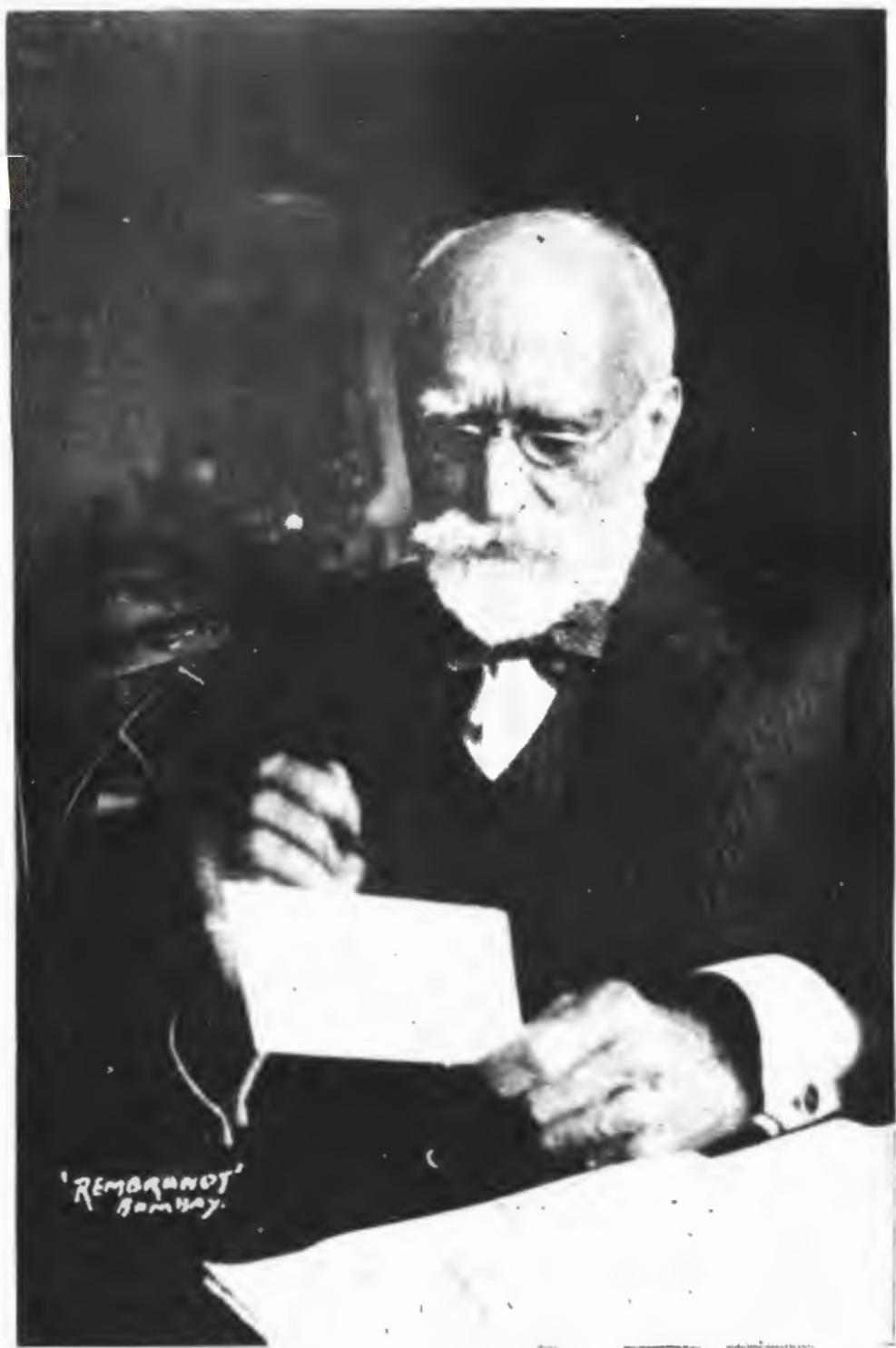
۳ میلیون روپیہ خرچ این بناست شده است از بناهی چهشید چی نوشروان تاتا

TAJ MAHAL HOTEL.



۲۳ کارخانه آهن در جمشید پور از بزرگترین کارخانهای چند و سه‌ان بشهار است
ازیناً همچو شمشیدی تانا *

TATA IRON WORKS AT JAMSHEDPUR



۳۵ سر داراب تاتا رئیس کلیم کارخانه های ادارات تاتا

SIR DORAB JAMSHELDJI TATA.



۳۶ مرحوم سر رتن تا تا پسوجمشید جي معروف کەر ثروت
چنگفت خود را براي اعمال خيريه و قف کردد است

SIR RATAN JAMSHEDJI TATA.

شہر لاہور میں تاتا گروپ کی تاتا موتورز کی سفیری ہے۔

TATA HOUSE.





۳۸ نوازبانو خانم مرحوم سر رتن تاتا موبس دواخانه
عمومی و عجایی در یزد

LADY NAVAJBAI R. TATA.



۳۹ پېشوتان دوسابا ھاي مارکر مو سس دو دارالاتيام يکي
براي پسران و ديگري براي دختران در بزد

PESHOTAN DOSSABHOY MARKER.



SIR COWASJEE JEHANGIER, Kt. C.B.I.,
BAMBLE STATUE, BY WOOLNER, Esq., R.A.

۱۰ سید کاووس جی جپا زگیو بارونت

STATUE OF SIR COWASJEE JEHANGIR (1ST BARONET).

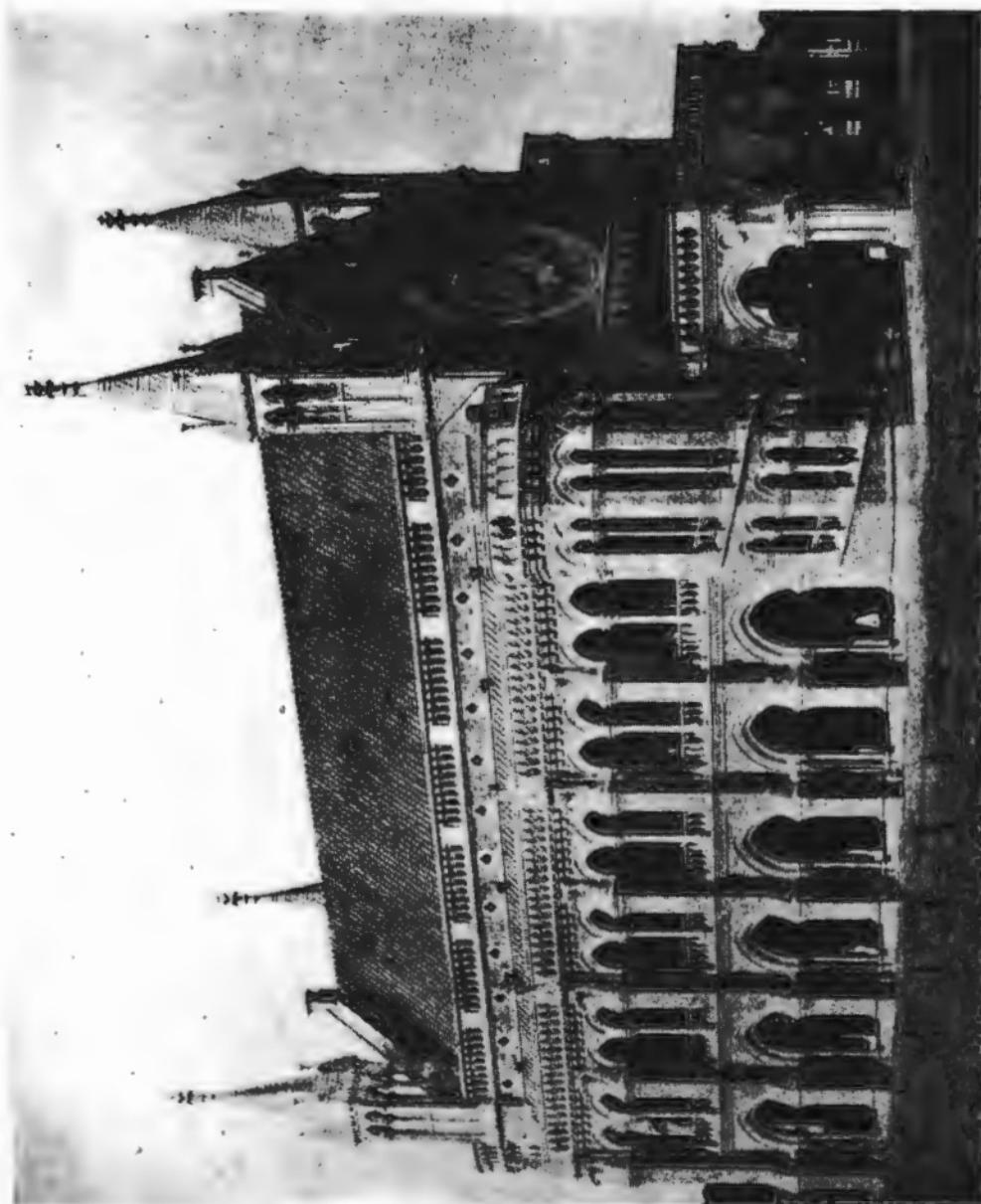


۴۱ تالار نطق برای عدهم در بنیادی سر کاووس جی چهانگیر با روست

SIR COWASJEE JEHANGIR HALL.

۱۳۴ دهارت دار آنځون از بناهای بد روز کاوس جي جمها زدیر با روست

THE UNIVERSITY HALL.



بیکریہ ہبہ قبے علو و رہنمائی اپنے کا
سر بزرگ بن سر بزرگ بن

THE ELPHINSTONE COLLEGE.





۴۲ خانم سوکاوس جي جهانگير با رو نت کر بدستگيري
کردن از دی فرایان و همراهی نصودن با بیچارگان
معروف آند و شورشان آقای سوکاوس جي
جهانگیر پسوند جي جهانگير با رو نت

SIR COWASJI AND LADY JEHANGIR (PRESENT BARONET)



۲۵ مد رسه تاجارت از بناهای بهرام جی جی باهای

BYRAMJI JIJIPHOY CHARITABLE INSTITUTE.



۱۳ خیابان و خانه‌های پارسیان در بمبئی

PARSI COLONY AT DADAR, BOMBAY

CAMA ATHORNAN INSTITUTE.

* سندھ گھنے ہیں کہو یہ یہاں مہ فہمنہ، سکریٹری، ۲ جی ہیں اسے، ۲۰۰۷





۴۸ مهربان جي هنوجچهرجي کامر مونس مدرس اتر بان
در اندری نزدیک بمبدئی

MERWANJI MUNCHERJI CAMA.



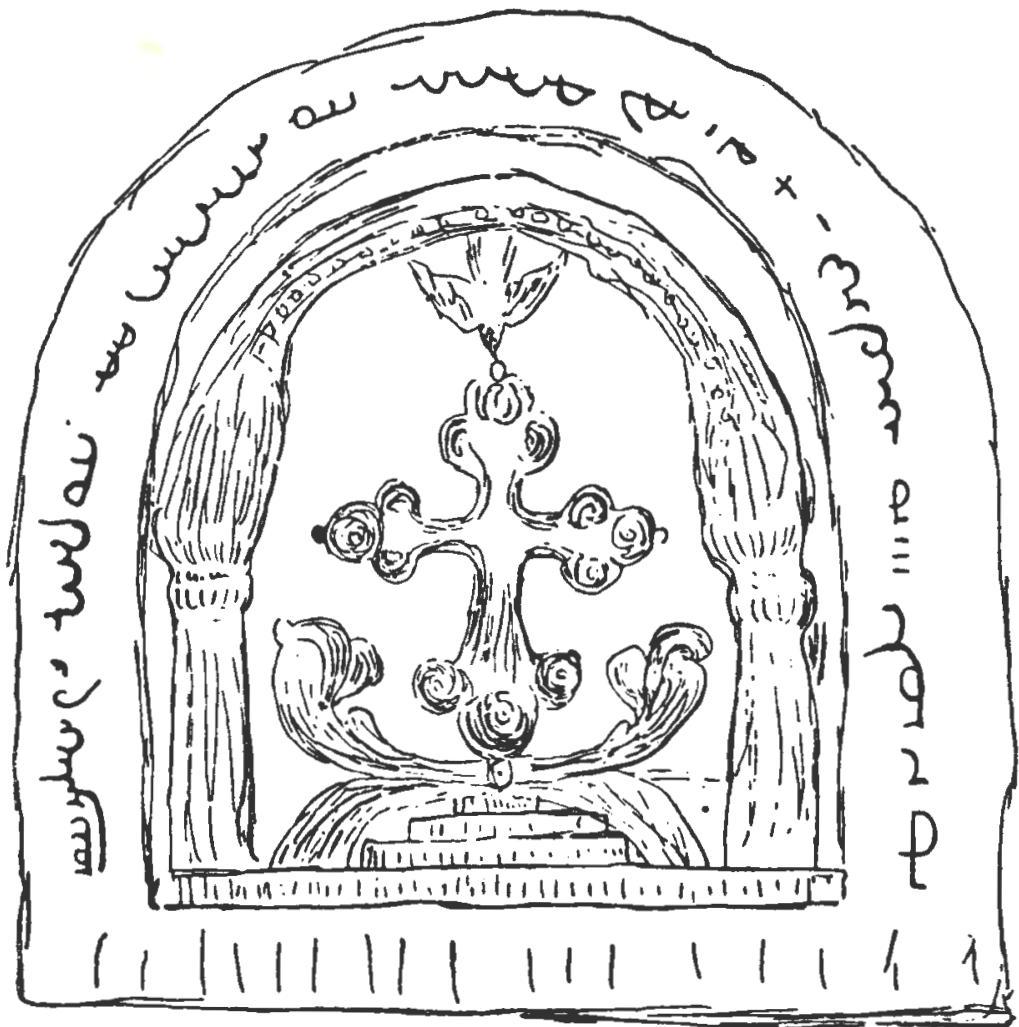
۲۹ مجسمه سر فیروز شاه مهردان جی متا یکی از بزرگان زرتشتیان هند تی رئیس بلد پر بمدغی بود از پرتو او اهور بلدی شهر رونقی گرفت و موسس با نک مرکزی هندوستان *

STATUE OF SIR PHEROZESHAH MERWANJI MEHTA



۵۰ بانک مرکزی هندوستان از بنایهای نسریروز شاه مهربان جی متا

THE CENTRAL BANK OF INDIA.



۵۱ کتیبه‌پهلوی در روی صلیب از عیسیویان کلاه‌آنی کرد و
مادر راس موجود است

PAHLAVI INSCRIPTION ON CROSS IN SOUTHERN INDIA

۲۵ بادکار پیهلوی پارسیان در غار کنهری کرد در جزو
تاریخ ایران بازیست از آن صاحبت شد



۵۳ غار کود بهاروت در آنچه ایکر آتش مقدس ایرانشاه
در حدود دوازده سال پس از افتادن سلطان
بدست مسلمانان محفوظ ماند

A CAVE FOUND AT BAHRUT WHERE FIRE IRANSHAH WAS KEPT



جشن عذری کر پس از کشوف مدخل آتش اثرا نشاد از طرف
مجلیس های رعیان آرامشتر شد *

JASHAN CEREMONY IN THE CAVE FOUND AT BAHRUT.

۵۵ بُشْرَى مُرْسَى پارسیان
PARSI MARRIAGE CEREMONY.





۵۶ تھمورث سرکاری یکی از ورزشگران پارسی

MR. TEHMURAS SARKARI, A WELL-KNOWN ATHLETE



۵۷ دو دختر یکم برای حفظ ناموس خود را از برج دار
الفنون پوت کردند یکی بچربانو گودرز و دیگری فیروزه بازو
کاهدین بوده است یکی بیست سال داشت و دیگری
۱۳ سال در سال ۱۸۹۱ میلادی در روز ۲۵ اوریل
این حادثه وقوع یافت

MRS. BACHOOBAI A. GODREJ.

MRS. PIROJBAI S. KAMDIN.

*Who to save their honor willingly threw themselves from
the Rajabai Tower on 25th April 1891.*

(۳۶) در کارخانه جمشید پور آین و پولاد ساخته میشود از برای کارگران مریضخانه و سینما توگراف و تیاتر و زودخانه دارد دکان و بازار شهر نیز از بناهای جمشید نازا میداشت که در چهارده مال پیش از این ساخته شد در موقع جنگ آلات ناریه ساخت نقریباً هزار و صد و پنجاه میل (۱۱۵۰) از بمبهی دور است و نیز در بازکله Bangalore جنوب هند و سقان یک موسسه علمی ساخته شد ملیون روپه خرج آن شد

(۴۷) مدرسه اتریان در اندری نزد یک بمبهی مخصوص دستور و موبیه و پریمه زادگان امتحان ادبیات اوستاو پهلوی و علوم دینی کاملاً در آنها آموخته میشود هر کدام از شاگردان که در آینده از علمای بزرگ شوند و بقانند خدمت از راه معرفت و علم بقوم رسانند از دو ملیون و نهم روپه که بانی مدرسه وقف این کار کرده است معیشت کوده وقت را برای تحصیل معاش تلف نخواهد کرد موسس این بنا مهر بازی کاما پسر متوجه است مدرسه این را در صور پاک نیت را نگارنده دیدم در پاکیزگی و نظم و ترقیب و حفظ الصحر و ورزش مذل پکی از هزار اروپایی متمدن است مخصوصاً از دیدن شاگردان اینمدرسه با گلابای بلند سفید که از روی حجار یهای قدیم ایران برداشته اند بعیار خورند شدم اقراران یعنی پیشوای دین (موبد) دو مال از تامیس مدرسه میگذرد

(۴۹) سرفیروز شاه متأپکی از لیدرهای نامی هند و مستان بود چهار بار رئیس بلدهی شهر بمبهی شد و پکی از ارکان مهم بلده این شهر بود از پرتو کوشش چهل ساله فیروز شاه مذاست که بمبهی صورت قمدنی گرفت اینک بهترین گردشگاری شهر باصم او است در هیاست هند و مستان عنوان تنهی داشته است دوبار رئیس کنگره هند و مستان بود

در قمام چند و میلان معروف بود به پادشاه بی ڈاچ انگلیسها
او را شهر میخوانهند در سال ۱۹۱۵ میلادی وفات پافت

(۵۵) شرح پناه بردن پارسیان بکوهه بهار و ت در چزو ناریخچه
مهاجرت بیان شد

کوهه مذکور ۱۷۶۰ پی بلند افت دو فرسخ و نهم مقطع آن میداشته
در سال ۱۹۲۰ آقا ی کیخسرو فیدر و صنوجهر مسانی با همراهی
بیست و شش نفر از پارسیان جوان و ورزیده برای کشف محل
آنکه مقدس ایرانشاه بکوهه مذکور شناختند پس از پانزده روز
کوشش و کار غاریکم در قله کوهه آرامگاه آنکه مقدس بود و
درختهای کهن سال را آن را مشهود نموده بود پیدا گردیده
از اثر آن شاهدانی نموده میبین ام را من دینی بجا ی آورده نه
این دسته جوانان ورزیده امیدوارند که روزی در ایران
در غار شاپور بنزد یکی کازرون کشفیات ذاریخی نمایند
وازاین را بوطی قدم خود خدھا شایان گندم



شجره نسلی پسری داراب پسران منجا

موده ما نک	اوشندا شا پجهان	د متور نزیهوندک اوامط توتن باز د هم پله دی)
اوشندا سهرا ب	اوشندا هاشی	د متور خوش مسنا (د متور منچان)
موده نورد	موده د ارب	د متور بهمن پار
اوشندا بوزو	اوشندا بوزو	موده خور شیده
د متور بهرام (در شهر صورت)	د متور بهرام (در شهر صورت)	موده بهمن پار
اوشندا بوزو	اوشندا بوزو	اوشندا بوزو
د متور رستم (سورت نزوله ۷۲۰)	د متور رستم (سورت نزوله ۱۷۹۱)	د متور هوم (د قرآن سپزه هم میله دی)
د متور زوروز (عورت)	د متور زوروز (عورت)	د متور شاه پور (نزوله ۱۷۳۱)
نوبنی نزوله ۱۷۹۱	نوبنی نزوله ۱۷۹۱	(د متور نوساری)
فوت ۱۸۲۱ امپله دی)	فوت ۱۸۲۱ امپله دی)	د متور فریدون
موده مهربان	د متور شاه پور	فوت ۱۸۰۰ امپله دی)
د متور زوروز (عورت)	د متور زوروز (عورت)	فوت ۱۸۳۶ عیله دی)
نوبنی نزوله ۱۷۹۱	نوبنی نزوله ۱۷۹۱	فوت ۱۸۵۷
د متور فریدون	د متور فریدون	فوت ۱۸۶۷
ماده هایار	ماده هایار	چاندا
د متور آشنه بیش	د متور آشنه بیش	
د متور چاندا	د متور چاندا	
موده شاه عمر	موده شاه عمر	
اوشندا زیوا	اوشندا زیوا	
موده پیشون	موده پیشون	
موده زوروز (عورت ۱۸۳۰)	موده زوروز (عورت ۱۸۳۰)	
د متوره ارب پیشون	د متوره ارب پیشون	
چون راهبه موده ی د پیشوارانی در پیان زر تشییان مانند قدمی اڑی است بیشتر از پیشواران گنونی مزده بینان د ا رامی چندین شجیره هستند این بیک فلکه از براپی نموده درج شده و نسبتاً از نیازهای پیشوندک د متور خوش هست و پرسش شجیره که در جزء تاریخ از آنان اهم بودیم شا بهی نشان میله دیم		

